

همیشه از در خصم

تکفیرهای بی رویه

مؤلف: السید سعید بن علوی المالکی

التحذیر من المجازفة بالتکفیر

مجله پنجم - مرکز تخصصی نور چشمان، تهران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هشدار در خصوص تکفیرهای بی رویه

نویسنده:

محمدحسن مالکی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	هشدار در خصوص تکفیرهای بی‌رویه
۷	مشخصات کتاب
۷	دیباچه
۱۵	مقدمه
۲۳	دیدگاه ابن تیمیه و شوکانی درباره تکفیر
۲۶	دیدگاه محمد بن عبدالوهاب درباره تکفیر
۲۹	نامه مهم دیگری از شیخ محمد بن عبدالوهاب در این موضوع
۳۰	بیانیه شیخ عبدالعزیز بن باز، مفتی کشور سعودی
۳۲	آیین مخالفت
۳۵	تأیید این موضوع در خطبه‌های نماز جمعه
۳۸	کشور عربستان، خاستگاه تکفیر و هجوم و بدگویی نیست
۴۲	میزان اعمال
۴۷	دشنام دادن به مسلمان، گناه و جنگیدن با او کفر است
۵۰	اقوال سلف و برخی از علما درباره تکفیر
۵۳	مقام خالق و مقام مخلوق
۵۷	مقام مخلوق
۶۵	عدم تنافی امور مشترک با تنزیه حق تعالی
۶۹	عوام و مباحث اعتقادی پیچیده
۷۲	غرور و خودپسندی منشأ تکفیر
۷۴	متکبر، دشمن خداست
۷۶	نشانه‌های کبر
۷۸	عُجب، کلید بدی‌ها

- آفات عجب ۸۱
- شیفتگی به رأی نادرست خود، از فتنه‌های این امت است ۸۴
- توحید، بزرگ‌ترین نعمت‌ها و ثمره آن، اطاعت است ۸۷
- ایمان، به مراقبت و احتیاط نیاز دارد ۸۸
- دعا برای عاقبت به خیری ۹۰
- مژده نجات و رستگاری برای یکتاپرستان ۹۱
- جست‌وجوی منکراتِ پنهان، جایز نیست ۹۳
- و‌جوب خردمندی در دعوت به حق ۹۵
- عقیده‌ای که موجب نجات می‌شود ۹۶
- تفسیر حدیث «رضیت بالله ربّاً» ۹۷
- اسلام و ویژگی‌های یک مسلمان حقیقی در احادیث نبوی ۹۹
- درباره مرکز ۱۱۴

هشدار در خصوص تکفیرهای بی‌رویه

مشخصات کتاب

سرشناسه : مالکی حسنی، محمد

Maliki, Muhammad Alawi

عنوان قراردادی : التحذیر من المجازفه بالتکفیر. فارسی

عنوان و نام پدیدآور : هشدار در خصوص تکفیرهای بی‌رویه / محمد بن علوی المالکی؛ ترجمه مرکز ترجمان دینی.

مشخصات نشر : تهران: مشعر، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۱۰۴ ص.

شابک : ۱۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۲۴۷-۹

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

موضوع : تکفیر

موضوع : تکفیر — کشورهای اسلامی

موضوع : تساهل دینی — اسلام

شناسه افزوده : مرکز تخصصی ترجمان دینی

رده بندی کنگره : ۳/۲۲۵/۳/۲۴۱/۳۰۴۱/۳۸۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۶۴

شماره کتابشناسی ملی : ۲۰۶۴۷۹۱

ص: ۱

دیباچه

در تاریخ اسلام، جریان تکفیر مسلمانان، ضربه‌های جبران‌ناپذیری بر پیکر اسلام زده است. حضرت علی (ع) در زمان خود از سوی خوارج تکفیر شد و این تکفیرهای ناروا از آن زمان تاکنون ادامه داشته و باعث شده است که هر روز، عده‌ای از مسلمانان، به خاک و خون کشیده شوند و آتش فتنه و تفرقه در میان امت اسلامی افروخته شود.

در عصر حاضر، زمینه‌ساز جریان تکفیر در سرزمین مقدس حجاز، برخی عالمان درباری این دیار می‌باشند. اما در این بین، بعضی از عالمان منصف برآمده از فرقه وهابیت، مانند بن علوی مالکی، با قرائتی جدید از آثار سلف خود، با بازخوانی این پدیده، بر آن است تا اندیشه‌ای نو ارائه کند. ما این نوع نگرش را به فال نیک گرفته، برای آگاهی بخشی به فارسی‌زبانان، یکی از آثار وی را که با همکاری مرکز تخصصی ترجمان دینی، ترجمه شده است، ارائه می‌کنیم.

امید است آغازی باشد برای زدودن حربه تکفیر از جامعه مسلمانان.

انه ولی التوفیق

گروه کلام و معارف

مرکز تحقیقات حج

ص: ۲

ص: ۹

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على اشرف المرسلين

سیدنا محمد و علی آله و صحبه [الاخيار] اجمعين

اما بعد، مؤمنان در این روزگار به محنت‌ها و بلاها و لرزش‌های روحی شدیدی دچار آمده‌اند؛ تا جایی که منافقان و بیماردلان در وعده نصرت و یاری خدا برای اهل حق تردید کرده‌اند و می‌گویند:

(ما وَعَدْنَا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِلَّا غُرُورًا)؛ «خدا و پیامبرش جز وعده‌های دروغین به ما نداده‌اند.» (احزاب: ۱۲)

اما مؤمنان راستین در این میان فقط ایمان و تسلیم و نور و پایداری و شادی‌شان دوچندان شده است؛ شادی برای پاداشی که نصیب اهل صدق و عمل می‌گردد و خشنودی خدا و پیامبر که سلام و درود خدا تا روز قیامت بر او و خاندان و یاران [نیکوکار] و تابانشان باد.

یکی از بزرگ‌ترین این مصیبت‌ها و محنت‌ها، موج تکفیر و نقدهایی

ص: ۱۰

است که به دشمنی و کینه‌ورزی آشکار و هتک حرمت و جست‌وجوی معایب و نقاط ضعف و افترا به دیگران و فاش کردن لغزش‌ها و پنهان کردن خوبی‌ها تبدیل شده است. در این میان چه کسی را می‌توان یافت که از هر لغزش و گناهی معصوم باشد؟ شاعر می‌گوید:

سامح اخاک إذا خلط منه الإصابه بالغلط

و تجاف عن تعنیفه إن جار یوما أو قسط

من ذا الذی ما ساء قطو من له الحسنی فقط

غیر نبینا الذی علیه جبرئیل هبط؛

وقتی برادرت درست و خطا را به هم آمیخت او را ببخش؛

و چه دادگری پیشه کرد و چه بیداد، از خشونت ورزیدن با او خودداری کن؛

چه کسی را می‌توان یافت که هرگز بدی نکرده و فقط خوبی از او سر زده باشد؟

غیر از پیامبر ما که جبرئیل بر او نازل شد.

برخی از اهل علم می‌گویند: بلائی سهمگینی که از آن در هراس بودیم و از افتادن در ورطه ظلمانی آن به جوانانمان هشدار می‌دادیم، بر سرمان آمد. این بلا، بدگویی‌هایی است که امروزه از عالمان صورت می‌گیرد و پیش از این سابقه نداشته و هرگز انتظار آن را نداشتیم؛ به‌ویژه در این کشور؛ کشوری که علمای جلیل‌القدر آن، که امتداد سلف صالحند، همیشه نسبت به چنین بلایی

ص: ۱۱

هشدار می‌دادند. امروز این بلا به اوج خود رسیده و بیش از هر زمانی، ظهور و بروز یافته است.

استاد دکتر «طه جابر فیاض العلوانی» استاد سابق فقه و اصول در «دانشگاه اسلامی محمد بن سعود» می‌گوید:

امروزه عده‌ای از جوانان را می‌بینیم که به سلفی‌گری منسوبند و عده‌ای دیگر خود را منسوب به اهل حدیث می‌دانند. گروهی نیز خود را مذهبی می‌دانند و عده‌ای نیز مدعی لائیسزم و لامذهبی هستند. بین این گروه‌های گوناگون، اتهاماتی نظیر کافر، فاسق، اهل بدعت، منحرف، مزدور و جاسوس ردّ و بدل می‌شود؛ اتهاماتی که به هیچ روی شایسته نیست مسلمانان برادر خود را بدان منسوب کند؛ چه رسد به اینکه با تمام وسایل ممکن آن را نشر دهد. این افراد از این حقیقت غافلند- یا خود را به غفلت زده‌اند- که کوشش‌های انجام گرفته برای نابودی و ریشه‌کن کردن اسلام، به مراتب از اختلاف نظرهای یاد شده، برای امت اسلامی خطرناک‌تر است. اگر مجتهدان پیشین، اسباب روشنی برای اختلاف نظر داشتند که اختلافشان را توجیه می‌کرد و از شدت آن می‌کاست و آن را در چارچوب معینی قرار می‌داد، معاصرانی که دچار اختلافند، حتی یکی از اسباب اختلاف معقول را نیز ندارند؛ چرا که مجتهد نیستند و همگی مقلدند. حتی کسانی که با صدای بلند تقلید را رد

ص: ۱۲

می‌کنند و می‌گویند مقلد نیستیم و احکام را مستقیماً از کتاب و سنت می‌گیریم، در واقع به سراغ برخی از کتاب‌های حدیث می‌روند و تمام دیدگاه‌های مؤلف را درباره حدیث و درجه و رجال آن می‌پذیرند و از تمام برداشت‌ها و نقل قول‌های آنان پیروی می‌کنند.

تنها کاری که این افراد می‌کنند این است که از علمای‌شان که مدعی اجتهاد در فقه و حدیث هستند، تقلید می‌کنند و از ائمه پیشین تقلید نمی‌کنند. لذا می‌بینیم حدیثی را نقل می‌کنند و حکم علمای پیشین را درباره تصحیح یا تضعیف حدیث بازگو می‌کنند. سپس آن را بانقل کلام معاصران، به عنوان مسئله‌ای قطعی و تردیدناپذیر تأیید می‌نمایند.

آیا این عین تقلید نیست؟ بلکه تقلید کورکورانه همین است.

(فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ) (حج: ۴۶)

زیرا چشم‌ها نیستند که کور می‌شوند؛ بلکه دل‌هایی که در سینه‌ها جای دارند، نابینا می‌گردند.

استاد دکتر فیاض می‌افزاید:

بسیاری از این افراد مدعی تسلط بر علم رجال و جرح و تعدیل و تاریخ رجال می‌باشند، درحالی‌که حداکثر یکی از کتاب‌های

ص: ۱۳

قوم در این موضوع را خوانده و به خود اجازه داده‌اند بر منبر اجتهاد بنشینند و بر بندگان خدا برتری جویند. اما کسی که بهره‌ای از علم دارد، علم او باید مانع از آن شود که در سلک جاهلان قرار گیرد و تهمت‌های گوناگون را به مردم نسبت دهد. چنین کسی باید اهمیت و حساسیت عقاید امت را دریابد و در حفظ آن بکوشد و در پی نزدیک کردن قلب‌ها باشد. تا زمانی که همه گروه‌ها مقلدند و عقاید خود را از ائمه خود می‌گیرند- هر چند خودشان ندانند- دست کم آیین اختلاف را که ائمه بزرگوار سلف در سایه آن می‌زیستند، می‌بایست رعایت کنند. (۱)

ما امروز گرفتار جماعتی شده‌ایم که متخصص تکفیر مردم و صدور احکام و القاب ناشایست می‌باشند؛ القابی که هرگز شایسته نیست به مسلمانی که گواهی به یگانگی خدا و نبوت پیامبر می‌دهد، نسبت داده شود. این افراد مخالفان خود را خرافه‌پرست، حقه‌باز، شعبده‌باز، بدعت‌گذار و سرانجام مشرک و کافر می‌خوانند.

بسیاری از سفیهانی که خود را اهل مسائل اعتقادی می‌دانند، مردم را به باد این القاب و نسبت‌های ناروا می‌گیرند و برخی از جاهلانشان

۱- ادب الاختلاف فی الاسلام، نوشته دکتر طه جابر فیاض.

ص: ۱۴

می‌گویند: مبلغ شرک و گمراهی در این زمان و مجدد آیین عمرو بن لحي (۱) که فلان نام دارد چنین الفاظ زننده و دشنام‌های گزافی که جز از مردم فرومایه و پست که راه و رسم تبلیغ و شیوه گفت‌وگو و مناظره را نمی‌دانند صادر نمی‌شود، امروزه به فراوانی از دهان برخی از این بی‌خردان شنیده می‌شود. این الفاظ پی در پی با آهنگی یکنواخت و از سوی منبع واحد و مشابهی صادر می‌شود.

از این رو، اندیشمندان خردمندی که از دین و احوال جامعه و شرایط زمان (که نه تنها به اصل دین زیانی نمی‌رساند بلکه اگر آدمی به درستی و در پرتو کتاب و سنت آنها را بفهمد، درمی‌یابد که تحت تسلط دین قرار دارند) آگاهند، متوجه این فتنه شده‌اند. این اندیشمندان دریافته‌اند که دشمنان اسلام با سوء استفاده از این فتنه، در پی درگیر کردن مسلمانان با یکدیگرند و به ادای وظیفه نصیحت و هشدار پرداخته‌اند. خدا جزای خیرشان دهد و آنان را مایه اتحاد مسلمانان و ریشه کن کردن اختلافات گرداند. این نوشتار، چکیده سودمندی است که به وسیله آن، ما در این

۱- بنا بر نقل مورخان، نخستین کسی که آیین حضرت ابراهیم را تحریف نمود و بت‌هایی در شبه جزیره نصب کرد، عمرو بن لحي می‌باشد- مترجم.

ص: ۱۵

موضوع مهم سهیم شدیم و امیدواریم خدا آن را عملی مخلصانه و سودمند قرار دهد.

امیدوارم کسی که با مطالعه این نوشتار، با برخی از دیدگاه‌های علمای امت آشنا می‌شود و دیدگاه او با برخی از مطالب این نوشتار مختصر تفاوت دارد و می‌خواهد به نقد و اعتراض بپردازد، ادب گفتار را رعایت کند و به عادت برخی از منتقدان دچار گناه و خصومت و زیاده‌روی در دشمنی نشود و هنگام سخن گفتن، با چشم‌پوشی از حلال و حرام، بر دیگران نتازد.

و صلّی الله و سلّم و بارک علی سیدنا محمد و علی آله و صحبه و سلم و الحمد لله رب العالمین.

السید محمد بن علوی المالکی

ص: ۱۷

دیدگاه ابن تیمیه و شوکانی درباره تکفیر

ابن تیمیه می‌گوید: ممکن است یک سخن یا دیدگاه کفرآمیز باشد و در چنین حالتی، معتقدان به آن دیدگاه، تکفیر می‌شوند و گفته می‌شود: هر کس به این سخن باور داشته باشد، کافر است. در عین حال ممکن است شخص معینی همان سخن را بگوید، ولی تا زمانی که دلیلی بر کفر او اقامه نشود، او را کافر نشماریم.

این موضوع همانند آن دسته از متون دینی است که در آنها هشدار و تهدیدی وجود دارد. برای نمونه خدای متعال می‌فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا) (نساء: ۱۰)

کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، در حقیقت شکم خویش را پر از آتش می‌کنند و به زودی در آتش سوزانی خواهند سوخت.

این آیه و دیگر متونی که متضمن وعید و تهدید است، همگی در

ص: ۱۸

جای خود درست است؛ ولی نمی‌توانیم فلان شخص معینی را که مسلمان و از اهل قبله است، مشمول حکم وعید بدانیم و بگوییم حتماً در آتش خواهد سوخت؛ زیرا ممکن است این تهدید به دلیل فقدان شرط یا وجود یک مانع، شامل حال او نشود. مثلاً شاید تحریم یاد شده به گوشش نرسیده و از آن خبر نداشته باشد یا شاید از کار حرامی که مستوجب وعید و آتش است، توبه کند یا کارهای نیک و بزرگی انجام داده باشد که کیفر آن کار حرام را بزداید یا دچار مصائب و بلاهایی شود که کفاره گناهانش باشد یا کسی که شفاعتش پذیرفته است، در حق او شفاعت کند.

او می‌افزاید: سخنانی که باعث کافر شدن شخص می‌شود نیز مشمول همین حکم است؛ زیرا چه بسا متونی که موجب شناخت حق می‌شود، به گوش چنین کسی نرسیده باشد.

نیز می‌گوید: شاید هم متون یاد شده به گوشش خورده، ولی نزد او ثابت نشده باشد یا نتوانسته آنها را بفهمد یا دچار شبهاتی شده که خدا به واسطه آنها عذرش را بپذیرد.

وی همچنین گفته است: دیدگاه ائمه مذاهب، همه بر پایه تفصیل یاد شده است و آنان میان نوع این سخنان و اشخاص معینی که آنها را بر زبان می‌آورند، معتقد به تفصیل هستند.

همچنین در کتاب طریق الوصول إلى العلم المأمول بمعرفة القواعد

ص: ۱۹

و الضوابط و الاصول (۱) (/ شیوه دستیابی به دانش مطلوب از طریق شناخت قواعد و ضوابط و اصول) نوشته شیخ عبدالرحمن سعدی سخنی از ابن تیمیه دیدم که گفته است:

وقتی یک سخن کفرآمیز داشته باشیم، بدان معنا نیست که هر کس آن سخن را بر زبان آورد- حتی در صورت جهل، یا امکان تأویل و توجیه سخن وی- حتماً کافر شده است؛ زیرا اثبات کفر یک شخص معین، مثل اثبات وعید و کیفر اخروی در حق اوست و چنین چیزی شروط و موانعی دارد.

سید صدیق حسن خان در «الروضه‌الندیة» از قول علامه شوکانی در السیل‌الجرار چنین آورده است:

بدان مسلمانی که به خدا و قیامت ایمان دارد، هرگز نباید یک مسلمان را به خروج از دین اسلام و داخل شدن در سلک کفار نسبت دهد؛ مگر با وجود برهانی که از روز روشن تر باشد؛ زیرا در روایات صحیحی که از طریق جماعت صحابه روایت شده، آمده است که هر کس برادرش را کافر، [کفر و گناه] خطاب کند، به یکی از آن دو باز می‌گردد. این حدیث در صحیح بخاری نیز آمده است.

در نقل دیگری در صحیح بخاری و مسلم و برخی کتاب‌های دیگر

ص: ۲۰

آمده است:

هر کس به ناروا دیگری را کافر یا دشمن خدا بخواند، [آن نسبت] به خودش بازمی‌گردد. و در عبارت صحیح بخاری آمده است: «... [در آن صورت] یکی از آن دو کافر می‌شوند».

چنان که می‌بینیم، در این احادیث و مانند آن زیاده‌روی در تکفیر به شدت منع و نهی شده است. خدای متعال نیز فرموده است:

(وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا) (نحل: ۱۰۶)

آنها که در دل را به روی کفر گشوده‌اند [غضب خدا بر آنهاست، نه کسانی که مجبور به اظهار کفر شده‌اند]. پس در اینجا گشودنِ دل به روی کفر و دلگرم شدن و پذیرفتن آن، ملاک است و صرف خطور عقاید شرک‌آمیز در خاطر انسان، به‌خصوص اگر شخص نداند که با طریقت اسلام مغایر است، هیچ اعتباری ندارد. همین‌طور اعمال کفرآمیزی که با هدف خروج از دایره مسلمانی صورت نمی‌گیرد، اعتبار ندارد و نیز الفاظی که مسلمان بر زبان می‌آورد و دلالت بر کفر دارد، ولی گوینده آن، به مضمون سخن اعتقاد ندارد، معتبر نیست.

دیدگاه محمد بن عبدالوهاب درباره تکفیر

«شیخ محمد بن عبدالوهاب» مواضع مهمی در این زمینه دارد که

ص: ۲۱

چه بسا بسیاری از کسانی که از پیروان او شمرده می‌شوند و مخالفان طریقه و اندیشه او را به باد تکفیر می‌گیرند، آن مواضع را به شدت مردود بدانند. این شیخ محمد عبدالوهاب است که همه این سخنان پوچ و بی‌خردانه و افتراآمیز را رد می‌کند و در نامه‌ای که به اهل «قصیم» نوشته، عقاید خود را این‌گونه بیان نموده است:

بر شما پوشیده نیست که خبردار شدم نامه سلیمان بن سحیم به دستتان رسیده است و بعضی از منسوبین به علم در ناحیه شما، آن را پذیرفته و مضمون نامه را تصدیق کرده‌اند. خدا شاهد است که نویسنده آن نامه به تهمت و افترا اموری را به من نسبت داده که هرگز نگفتم و بسیاری از آن امور چنان است که حتی تصورش را هم نکرده‌ام و روح من از آن بی‌خبر است.

از جمله اینکه گفته است: من کتاب‌های مذاهب اربعه را باطل می‌دانم و گفته‌ام که مردم ششصد سال اخیر، بویی از حقیقت نبرده‌اند و اینکه ادعای اجتهاد می‌کنم و از دایره مقلدان بیرونم و نیز می‌گویم: اختلاف علما نعمت و بدبختی است و من کسانی را که به انسان‌های صالح توسل می‌کنند، کافر می‌دانم و بوصیری را از آن‌رو که گفته است: «یا اکرم الخلق» کافر می‌دانم و نیز گفته‌ام: اگر دستم برسد، گنبد و بارگاه رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم را ویران می‌کنم و اگر دستم می‌رسد، ناودان کعبه را

ص: ۲۲

برمی‌داشتیم و ناودانی چوبی به جایش قرار می‌دادم و اینکه زیارت قبر پیغمبر را حرام می‌دانم و زیارت قبر پدر و مادر و دیگران را قبول ندارم و کسی را که به غیر خدا قسم بخورد و نیز ابن الفارض و ابن عربی را کافر می‌شمارم و کتاب‌های دلائل‌الخیرات و روض‌الریاحین (۱) را می‌سوزانم و آن را روض‌الشیاطین می‌نامم.

پاسخ من به این مسائل [تهمت‌ها] این است که می‌گویم: (سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ)؛ «خداوندا تو منزهی. این بهتان بزرگی است». (نور: ۱۶) پیش از این افراد نیز کسانی بودند که به پیامبر تهمت زدند که عیسی بن مریم و صالحان را دشنام می‌دهد. افرادی که چنین تهمت‌هایی می‌زنند و سخنان باطل بر زبان می‌آورند، دل‌های‌شان مانند همان کسانی است که به پیامبر افترا می‌بستند. خدای متعال می‌فرماید: (إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ)؛ «فقط کسانی دروغ می‌بندند که به آیات خدا ایمان ندارند». (نحل: ۱۰۵) آنها به پیامبر تهمت زدند که گفته است ملائکه و عیسی و عَزْریر در آتش دوزخند. خدای متعال در پاسخ آنان این آیه را فرو فرستاد: (إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ)؛ «کسانی که پیش از این مقرر

۱- دلائل‌الخیرات در موضوع صلوات بر پیغمبر از نگاه‌های قرن نهم است که در مغرب اسلامی بر قرائت آن مواظبت می‌شود-

مترجم.

ص: ۲۳

کرده‌ایم که به آنها نیکی کنیم، از جهنم برکنارند». (انبیاء: ۱۰۱) (۱)

نامه مهم دیگری از شیخ محمد بن عبدالوهاب در این موضوع

شیخ محمد بن عبدالوهاب در پاسخ نامه سویدی، از علمای عراق نامه‌ای فرستاده است. نام برده با ارسال نامه‌ای به شیخ، در خصوص سخنانی که مردم درباره او می‌گویند، سؤال کرده بود. در نامه شیخ آمده است: دروغ‌پراکنی و اشاعه تهمت از اموری است که عاقلان شرم دارند آن را نقل کنند؛ چه رسد به اینکه خود آن تهمت را بسازند. گفته‌اید که همه مردم جز پیروانم را کافر می‌دانم. شگفتا! چطور ممکن است یک انسان عاقل چنین چیزی را قبول کند و آیا یک مسلمان چنین سخنی بر زبان می‌آورد؟! اینکه گفته‌اید اگر دستم برسد، گنبد حرم پیامبر را ویران می‌کنم و کتاب دلائل الخیرات را تحریم می‌کنم و صلوات فرستادن بر پیغمبر را به هر صورتی منع می‌کنم، بهتان است و در قلب مسلمان چیزی والاتر از قرآن جای ندارد.

در جای دیگری از این نامه افزوده است:

گفته‌اید که من کسی که به انسان‌های صالح توسل کند و نیز بوصیری را به دلیل گفته‌اش (یا اکرم الخلق) کافر می‌دانم و

۱- ر. ک: نامه نخست از نامه‌های شخصی امام محمد بن عبدالوهاب در مجموعه آثار ایشان که به همت دانشگاه اسلامی امام محمد بن سعود به چاپ رسیده است القسم الخاص، ص ۲۳۷.

ص: ۲۴

زیارت قبر پدر و مادر و دیگران را جایز نمی‌دانم و معتقدم اگر کسی به غیر خدا قسم بخورد، کافر شده است. پاسخ من به همه این امور چنین است: (سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ)؛ «خداوندا! تو منزهی. این بهتان عظیم است». (نور: ۱۶) (۱)

بیانیه شیخ عبدالعزیز بن باز، مفتی کشور سعودی

جناب «شیخ عبدالعزیز بن باز» ریاست کل اداره پژوهش و افتا در بیانیه‌ای تأکید می‌کند:

در این زمانه بسیاری از منسوبین به علم و تبلیغ، از بسیاری از مبلغان مشهور دیگر که برادران آنها هستند، بدگویی می‌کنند و سعی دارند تا این گروه از طلاب علم، مبلغان و سخنرانان را در نظر مردم کوچک جلوه دهند و پشت سرشان از آنها بدگویی می‌کنند ... آنان این کارها را در مجالس خصوصی خود انجام می‌دهند و چه بسا این سخنان را روی نوار ضبط کنند و در میان مردم منتشر سازند. گاه نیز این کارها را آشکارا و در سخنرانی‌های عمومی در مسجد انجام می‌دهند و چنین شیوه‌ای مخالف فرمان خدا و پیامبر است ...

۱- ر. ک: بخش پنجم از نامه‌های شخصی محمد بن عبدالوهاب ص ۳۷ از مجموعه آثار ایشان.

ص: ۲۵

این کار، دل عامه مردم را تباه می‌کند و موجب نشر و ترویج دروغ و شایعات باطل و زیاد شدن غیبت و سخن‌چینی می‌شود و در گناه و شرّ را در برابر انسان‌های ضعیف‌النفسی که به شبهه‌پراکنی و فتنه‌انگیزی می‌پردازند باز می‌کند و دوست دارند مؤمنان را بدون جهت آزار دهند ...

نصیحت من به این برادران این است که از آن سخنان و نوشته‌های‌شان که موجب گمراه‌شدن عده‌ای از جوانان و پر شدن دل‌های‌شان از کینه شده، توبه کنند؛ سخنان و نوشته‌هایی که باعث گردیده تا مردم به جای کسب علم نافع و دعوت به سوی خدا، به قیل و قال و سخنان بیهوده درباره این و آن و تکاپو برای جست‌وجوی معایب و خطاهای دیگران مشغول شوند. همین‌طور به آنها نصیحت می‌کنم به کفاره کارهای گذشته، آنچه در ذهن مردم ایجاد کرده‌اند، بزایند و ذمه خود را فارغ سازند و به اعمال سودمندی که موجب تقرب به خدا می‌شود و برای بندگان نافع است، رو بیاورند و در تکفیر دیگران و فاسق و بدعت‌گذار شمردن مردم، بدون دلیل و برهان شتاب نوزند.

زیرا پیامبر خدا (ص) فرمود: «هر کس برادر [مسلمان] اش را کافر خطاب کند، یکی از آنها بدان [نسبت و گناه] دچار می‌شود.» صحت این حدیث مورد اتفاق محدثان می‌باشد.

آیین مخالفت

جناب دکتر «شیخ صالح بن عبدالله بن حمید» امام جماعت و خطیب مسجدالحرام که به علم و فضل و وقار و درستی شهره است، درباره ادب مخالفت نکاتی را بیان کرده است که به حق، نیکو و به جا و سودمند است. در این زمانه که نیاز به چنین سخنانی، به شدت احساس می‌شود، سخنان او به مثابه پایانی بر همه اختلاف‌ها و بیان‌کننده امور مورد اتفاق و پذیرش همگان است. گمان بنده این است که اگر اصحاب اختلاف، به سخنان شیخ صالح بن حمید و رساله ارزشمند او عمل می‌کردند، هرگز این همه دشمنی و دودستگی و اختلاف و دشنام و واکنش‌های منفی هرگز رخ نمی‌داد.

جناب شیخ صالح در کتاب خود می‌نویسد:

باید با جدیت در راه احیای اخوت حقیقی اسلامی گام برداریم تا امت اسلامی با همه گروه‌ها و مجموعه‌هایش، از سر دل‌سوزی به دین و برای تقرب به خدا و رسول، در نصرت دین خدا همدستان شوند و این اقدام بر همه کارها و جهت‌گیری‌ها مقدم باشد. برادران! در اینجا روی سخن با اهل علم و اندیشه و علما و طلاب علم است.

باید مسائل و قضایا به بحث گذاشته شود و برای جدا کردن درست از نادرست، کوشش کافی انجام گیرد. با این وجود،

ص: ۲۷

دیدگاه هر مجتهد - چه درست و مطابق واقع باشد و چه مطابق واقع نباشد - محترم است. خرده گرفتن بر مجتهد و تخریب شخصیت وی در علم شیوه‌ای پذیرفتنی نیست و خطای مجتهد، مجوز توهین به او نمی‌تواند باشد و عیب‌جویی از بی‌گناهان و جست‌وجوی نقاط ضعف و تهمت زدن به مردم روا نیست.

اهل علم و تبلیغ باید نسبت به ارزش کارشان آگاه باشند. حقیقت در انحصار هیچ مسلک و گروهی نیست و اختلاف نظر نمی‌تواند عامل لجاجت و ستیز باشد. طبیعت کار مجتهدان به گونه‌ای است که با هم اختلاف نظر دارند و نتایج این اختلاف نظر، بدون هیچ‌گونه تشنج و تعصب یا ستیزه‌گری و کینه‌ورزی و واگرایی پذیرفته می‌شود. اینکه کسی حق نقد دارد، به این معنا نیست که حقیقت در انحصار اوست.

جای بسی تأسف است که اختلاف دیدگاه‌ها، به دشمنی شخصی و ستیزه‌جویی بدل شود و به‌راستی جای اندوه و تأسف است که اختلاف نظر در مسئله‌ای فرعی و کوچک باعث شود افراد همدیگر را در اصول اسلام و پایه‌های دیانت متهم بشمارند. بی‌بهره بودن از ادب گفت‌وگو و آیین جدل و مناظره، باعث می‌شود که افراد ریختن آبروی مسلمانان، به‌ویژه علما و مبلغان

ص: ۲۸

را حلال بشمارند و تمام کوشش خود را صرف یافتن لغزش‌ها و خطاهای آنان کنند و از بسیاری گمان‌ها پیروی کنند؛ درحالی که فقط اندکی از گمان‌ها درست و صواب است.

برادرانی که در این نشست گرم حضور دارید! انگیزه ما از بیان این سخنان این است که عده‌ای از رادمردان و علمای جلیل‌القدر، به این دین خدمت فراوان کردند و به مقامات علمی والایی دست یافتند و در راه خدا جهاد و مبارزه کردند. خدمات این بزرگان، مشهود و اقدامات صادقانه آنان انکارناشدنی است. نباید به بزرگ‌نمایی خطاهای این گروه پردازیم. همچنین درست نیست که به آنان ستم روا داریم و با آبروی‌شان بازی کنیم و خدمات فراوان و تلاش‌های‌شان را ناچیز بشماریم. هر عالمی بعضی از گفته‌هایش پذیرفتنی و بخش دیگری از گفته‌ها و دیدگاه‌هایش ناپذیرفتنی است؛ اما فرق است میان آنکه یکی از علمای اسلامی را که در علم و تبلیغ دین دستی چیره دارد، نقد کنیم یا سخنان یک ملحد و کافر مغرض یا مستشرق مغرض‌ورز را رد کنیم.

برادران! از همین خاستگاه و بینش است که این بحث آغاز می‌شود و مفهوم اختلاف و انواع آن تبیین می‌گردد. (۱)

در ادامه به نمونه‌هایی از ادب صحابه و سلف صالح اشاره شده و

۱- شیخ صالح بن عبدالله بن حمید، ادب الخلاف، ص ۶-۸.

ص: ۲۹

برخی از آداب این موضوع بررسی می‌شود.

تأیید این موضوع در خطبه‌های نماز جمعه

جناب شیخ صالح بن حمید در خطبه‌های نماز جمعه ۲۸ جمادی‌الثانی ۱۴۱۲ که در مسجدالحرام ایراد شد، ضمن اشاره به همین موضوع، درباره اختلاف و دودستگی هشدار داد و همگان را از در افتادن در وادی فتنه‌ها باز داشت. او خاطر نشان کرد:

ای برادران ایمانی! عقیده توحید، وجه مشترک و مایه اتحاد ما و سرزمین مکه مأوای ماست؛ ولی مایه اندوه و تأسف است که مسلمانان غیور شاهد حملات کورکورانه‌ای باشند که دشمنان اسلام علیه اسلام به راه می‌اندازند. امت اسلامی، دشمنانی در داخل و خارج دارد. در پس این حملات، انگیزه‌های گوناگون و هوا و هوس‌هایی پنهان است و از سوی کسانی که آتش این فتنه‌ها را می‌افروزند، اصرار فراوانی دیده می‌شود و نفوذی‌ها و رونق بازار نفاق را هم باید به این‌ها افزود.

ای برادران ایمانی و جویندگان حقیقت! این همه تشویش افکار به هزینه چه کسی صورت می‌گیرد؟ غرض‌ورزان و هواپرستان برای ابراز کینه‌های‌شان جز جست‌وجوی خطاها و سوء استفاده از لغزش‌ها و تهمت زدن راهی نمی‌یابند. هوا و هوس با

ص: ۳۰

هر چیزی بیامیزد، آن را به تباهی می‌کشاند. با هوا و هوس است که عالم از دایره سنت خارج و به وادی بدعت کشانده می‌شود. با هوا و هوس است که زاهد پارسا، به ورطه ریا و خودنمایی می‌افتد و یک مسئول و صاحب‌منصب، دست به ستم می‌آلاید و از حق و منطق دور می‌شود. وقتی هوس‌ها افزون، و نیت‌ها دگرگون می‌شود، آدمی نسبت به خدا و مردم جسور می‌شود و نیرنگ گسترش می‌یابد و دام مکر و خدعه گسترده می‌شود. نتیجه چنین حالتی، بروز تفرقه و کینه و چیرگی دشمنان و خواری مسلمانان است. هواپرستان در پی آنند که در میان امت، اختلاف و دودستگی و ستیز و دشمنی ایجاد شود و این امت پس از این عزت، به خواری دچار گردد و به گروه‌ها و احزاب و دسته‌جات مختلف تبدیل شده و دچار تفرقه شود.

وی در ادامه یادآور شد:

صرف اختلاف دیدگاه، نمی‌تواند دشمنی و جدایی بیافریند؛ اما هواپرستان و خودخواهان همیشه حق را در یک کفه ترازو و خود پلیدشان را در کفه دیگر قرار می‌دهند. اختلاف نظر در مسائل علمی، فقط برای کسانی که فهمشان از دین اندک است و از تربیت درست بی‌بهره‌اند و نیت خوبی ندارند، می‌تواند مایه

ص: ۳۱

دشمنی و کینه باشد؛ اما علمای راسخ و مبلغان صادق و نویسندگان اهل اخلاص، از این امور به دورند؛ چرا که سنت الهی در میان بشر این است که دیدگاه‌های متفاوت و ناهمگون داشته باشند: (وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ (۱۱۸) إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَإِتِّدِلِكَ خَلْقَهُمْ)؛ «و اگر پروردگارت می‌خواست، همه مردم را یک امت می‌کرد؛ ولی همواره در اختلاف خواهند بود. مگر کسانی که پروردگار تو به آنها رحم کرده و برای همین آنها را آفریده است». (هود: ۱۱۸ و ۱۱۹) فقها و علما و مبلغان پدیده‌ای جدا از مردم نیستند و سنت الهی یاد شده، بر آنان هم جاری است. به هر حال، دیدگاه‌ها متفاوت، ادله مختلف و استنتاج‌ها ناهمگون است و از این رو، اختلاف نظر، امری جایز و تمام دیدگاه‌ها محترم است. هر گاه رأی مجتهدی مطابق با واقع باشد، برای او دو پاداش خواهد بود و هر گاه مخالف با واقع افتد، یک اجر نصیب او می‌شود.

او در ادامه افزود:

یکی از نشانه‌های رشد و کمال و پختگی این است که وقتی با کسی در مسئله‌ای اختلاف نظر دارید، این اختلاف باعث نشود تا کینه او را به دل بگیرید یا زبان به بدگویی و تهمت باز کنید. این از گناهان است که یک نویسنده مغرض یا خواننده یا

ص: ۳۲

شنونده غرض ورز، به مطالعه در احوال بزرگان پردازد و کتاب‌ها و سخنانشان را بخواند و بشنود و فقط در خطاها و مواردی که دچار لغزش و اشتباه شده‌اند، درنگ کند؛ اما به نکات مثبت و خدماتی که عرضه کرده‌اند، هرگز توجه نکند. چنین کسانی همچون همسایه بدی هستند که وقتی چیز خوبی از همسایه می‌بینند پنهان می‌کنند و هرگاه چیز بدی مشاهده کردند، آن را جار می‌زنند. در پی خطاهای دیگران بودن و تحریف گفته‌های دیگران و رسوا کردن و بدگویی از افراد، هیچ سودی در پی ندارد و هیچ مشکلی را حل نمی‌کند. به خدا پناه می‌بریم از جماعتی که هوس، پیشوا و شیطان، راهبر آنان است و تعصب و بزه‌کاری را مرکب خود ساخته‌اند. از گروهی که در پی عیوب و لغزش‌های مردم درست کار و بی‌گناهند، به خدا پناه می‌بریم. مؤمن حقیقی و مبلّغ صادق کسی است که در چنین مواردی خود را کنترل می‌کند و در چنین گردنه‌هایی پابرجا می‌ماند و زبان و اندیشه و قلم خود را از سخنان ناروا و سخن چینی و بدگویی باز می‌دارد.

کشور عربستان، خاستگاه تکفیر و هجوم و بدگویی نیست

بیانات علمای بزرگ عربستان و شیوه و سیاست‌های خردمندان اولیای امور و تصریحات آنان و شیوه تعامل آنان با همه گروه‌های

ص: ۳۳

جهان اسلام، اعم از کسانی که برای حج و عمره به این کشور می‌آیند یا کسانی که از نقاط گوناگون برای اقامت، تحصیل، کار و تجارت به این کشور می‌آیند و دارای افکار و مذاهب گوناگونی هستند که همگی تحت لوای لا اله الا الله و محمد رسول الله گرد آمده‌اند، به خوبی گویای آن است که این کشور خاستگاه تکفیر و هجوم به دیگران نیست.

این کشور بحمدالله با آغوش باز، از چنین کسانی استقبال می‌کند ... ولی شماری از جیره‌خواران، از این فضای امن، سوءاستفاده می‌کنند و به کشور ما می‌آیند و درس می‌خوانند و ناراحتی‌ها و مشکلات و نگرانی‌ها و اختلافات موجود در کشورهایشان را به اینجا منتقل می‌کنند. سپس بعضی از برادرانمان در دانشگاه‌های سعودی از روی غفلت، از این مهاجران جیره‌خوار استقبال می‌کنند و این مزدوران بیگانه نیز آنها را اغفال می‌کنند.

باری، برخی از برادران بزرگوارمان در بعضی از دانشگاه‌ها از آنان به گرمی استقبال می‌کنند و در نگارش پژوهش‌ها و مقالات و پایان‌نامه به آنان کمک می‌کنند؛ پژوهش‌ها و پایان‌نامه‌هایی که آنها به بالاترین مدارج علمی می‌رسانند؛ ولی به ناگاه مشاهده می‌شود که همین افراد، علیه قوم و ملت خود که زمانی در میان آنان بودند و از آنها به شمار می‌روند، قلم به دست می‌گیرند و به آنان حمله‌ور می‌شوند.

ص: ۳۴

برای نمونه، یک آفریقایی را می‌بینیم که کشور و دانشگاه‌های ما را پایگاهی می‌سازد برای آنکه آفریقایی‌ها را تکفیر کند و آنان را گمراه بشمارد. همین‌طور یک مراکشی، موریتانیایی، سودانی، افغانی و یک اشعری یا ماتریدی ممکن است به کشور ما پناه بیاورد و پس از مدتی دیده شود که عموم اشاعره و ماتریدیه را تکفیر کند. این در حالی است که بزرگان علم و معرفت، نظیر «نووی» و «ابن حجر» در گذشته و حال، در میان اشاعره و ماتریدیه وجود داشته‌اند. چه بسا یک حنفی (هندی یا افغان) یا مالکی (اهل مراکش یا موریتانی) یا شافعی (اهل مصر یا یمن) که کشور و دانشگاه‌های ما با آغوش باز پذیرای او شده است، با نگارش پایان‌نامه‌ای دانشگاهی، بر ما و همه امت خروج کند و علما و پیشوایان امت، اعم از حنفی، مالکی، شافعی یا حنبلی را که خود، یکی از آنهاست به کفر و فسق و بدعت متهم کند.

وانگهی بعید نیست که این نویسنده جیره‌خوار میهمان، یکی از عناصر مهم مذاهب و گروه‌های یاد شده باشد که همه این کارها را برای دست‌یابی به جایگاه والا- و موفقیت‌های مهم و مدارج بالای علمی انجام دهد. چنین کسانی از فضای اسلامی و عقیده سلفی‌گری ما سوء استفاده می‌کنند و نیز از رفتار تشویق‌آمیز دولت ما نسبت به علما و استقبال آن از طلاب علم و حق‌جویان و نیز پناهندگانی که به ستم و دشمنی از شهر و دیارشان رانده شده‌اند، استفاده سوء می‌کنند؛

ص: ۳۵

پناهندگانی که در وطن خود مورد تهدید قرار گرفته‌اند و بعد از خدا و این کشور مهمان‌نواز، جایی و کسی را ندارند؛ کشوری که یک سرزمین مکرم و شریف و پاک و عزیز و ایمن است و هیچ‌گاه مرکزی برای هجوم به دیگران و تخریب و جرح و بدگویی و تکفیر نبوده و نخواهد بود و نمی‌تواند منبری برای بیان عقاید و منافع شخصی و تحقق اهداف پست گروهی شود که به بهانه دفاع از سلفی‌گری، مردم، مذهب و کشورشان را هدف دشنام و بدگویی قرار می‌دهند! (سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ).

این بحث را با گزارشی از سخنرانی جناب «شیخ محمد بن صالح بن عثیمین» که در منطقه قصیم ایراد شده است، به پایان می‌بریم. محمد الطویان از منطقه بریده نوشته است:

جناب شیخ محمد بن صالح العثیمین، دانشجویان دانشکده‌های شریعت و اصول دین و نیز علوم عربی و اجتماعی در قصیم را به تقوای الهی و اخلاص در طلب علم، احترام نهادن به علما و استادان و استفاده علمی از آنان و نیز پیروی از اخلاق و اهتمامشان به آموزه‌های نبوی، در همه حوزه‌های اعتقادی فرا خواند و از دانشجویان خواست تا رفتار تبلیغی و روشی آنان بر پایه خردورزی و عاقبت‌بینی باشد؛ چرا که ملاک هر چیز به پایان رساندن کار است، نه آغاز کردن آن.

وی این سخنان را روز دوشنبه، در جمع دانشجویان بیان کرد و به

ص: ۳۶

آنان درباره جریان‌های انحرافی و فاسدی که مخالف شرع حنیف است، هشدار داد. در پایان این دیدار، ایشان به پرسش‌های دانشجویان پاسخ گفت و در پاسخ به پرسشی درباره تکفیر و حزب‌گرایی دینی، به دانشجویان و همه مسلمانان درباره افتادن به ورطه این درد بی‌درمان یعنی تکفیر، هشدار داد و با ذکر شواهدی از کتاب و سنت، خاطر نشان کرد که هرگاه شخص به انسانی که کافر نیست، نسبت کفر دهد، العیاذ بالله خود او کافر شده است. وی ضمن تأکید بر زیان‌های دوچندان تکفیر عالمان و زمام‌داران، تصریح نمود که زیان این کار به همه امت بازمی‌گردد و این به سبب جایگاه والای علم و نیز اهمیت کار حاکمان است که اجرای احکام الهی و اجرای شریعت بر دوش آنان است. ایشان درباره مسئله حزب‌گرایی گفت که حزب‌گرایی، هیچ جایگاهی در اسلام ندارد و با متون قطعی دین، مبنی بر همگرایی و وحدت و اجتماع منافات دارد. از این رو راه صحیح، فقط و فقط پیروی کامل از شیوه اهل سنت و جماعت و سلف صالح، بدون هرگونه افراط یا کوتاهی است. (۱)

میزان اعمال

۱- مجله العکاظ. شماره ۱۵۸۷۴، سه‌شنبه ۴ محرم‌الحرام ۱۴۱۷ برابر با ۴۱ می ۱۹۹۶ م.

ص: ۳۷

متأسفانه بسیاری از مردم به درستی نمی‌دانند که چه اموری آدمی را از دایره اسلام بیرون می‌راند و محکوم به کفر می‌سازد. بدین سبب دیده می‌شود که با کوچک‌ترین مخالفتی، بی‌درنگ مسلمانان را کافر می‌شمارند، تا جایی که بر اساس این شیوه، روی زمین جز اندکی مسلمان باقی نمی‌ماند! ما البته از باب حسن‌ظن، برای این گروه این عذر را می‌تراشیم که انگیزه آنان به‌جا آوردن تکلیف شرعی امر به معروف و نهی از منکر است؛ ولی از این معنا غافلند که وظیفه امر به معروف و نهی از منکر باید با حکمت و موعظه حسنه صورت گیرد و اگر مجادله لازم بود، باید به شیوه‌ای نیکو صورت پذیرد؛ چنان‌که خدای متعال می‌فرماید:

(ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) (نحل: ۱۲۵)

مردم را با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت بخوان و با بهترین شیوه با آنان مجادله کن.

چنین شیوه‌ای به پذیرش سخن حق از سوی مخاطب و رسیدن به هدف نزدیک‌تر است و سرپیچی از آن خطا و بی‌خردی است. مسلمانانی را در نظر بگیرید که نماز می‌گزارد، فرایض الهی را به‌جا می‌آورد، از محرّمات می‌پرهیزد و در پی نشر اسلام و برپایی مساجد و پرستشگاه‌هاست. وقتی او را به چیزی فرا می‌خوانیم که به نظر ما حق، ولی از دیدگاه او نادرست است و مسئله مورد نظر، از دیرباز میان

ص: ۳۸

علما اختلافی بوده، اگر به صرف مخالفت با ما به او نسبت کفر بدهیم، گناه سنگین و زشتی مرتکب شده‌ایم؛ گناهی که خدا از آن نهی کرده و در چنین مواردی، ما را به خردورزی و حکمت و رفتار نیکو فرا خوانده است.

علامه «احمد مشهور الحداد» می‌گوید:

علما در این باره اجماع دارند که تکفیر یکی از اهل قبله (مسلمانان) روا نیست؛ مگر در صورت انکار خدا، شرک آشکار و غیر قابل تأویل یا انکار نبوت و انکار ضروریات دین یا انکار اموری که متواتر یا به اجماع علما از ضروریات دین است.

اموری نظیر توحید، نبوت، خاتمیت رسول خدا، قیامت و حساب و کیفر و بهشت و جهنم، از ضروریات دین است و کسی که منکر این امور باشد، کافر است و عذر مسلمانی که نسبت به این امور آگاه نباشد پذیرفته نیست؛ مگر تازه‌مسلمانان که تا زمانی که اسلام را کاملاً فرا بگیرند، عذرشان پذیرفته است و پس از آن پذیرفته نیست.

متواتر، خبری است که جماعتی آن را نقل کنند که احتمال همدستی آنان بر دروغ نمی‌رود و صدور دروغ از همه آنان ناممکن باشد. چنین حدیثی یا از نظر اسناد متواتر است، مانند حدیث «

من کذب علی متعمداً فلیتوبوا مقعده من النار

«؛ کسی که عمداً به من دروغ ببندد، جایگاه او در آتش است»، تواتر بر دو گونه

ص: ۳۹

است، یا از نظر طبقه، تواتر دارد؛ مثل تواتر قرآن که در پهنه زمین از شرق تا غرب، همه مردم طبقه به طبقه از نسل پیش از خود آن را تلقی کرده‌اند و نیازی به اسناد ندارد.

گاهی موضوع تواتر می‌تواند انجام عملی از دوران نبوت تا عصر حاضر باشد (تواتر عملی) و یا آنکه تواتر علمی باشد مانند تواتر معجزات که هر چند برخی از مصادیق و مفردات معجزات، از طریق خبر واحد به دست ما رسیده، ولی قدر مشترک همه آنها قطعاً برای هر مسلمان، متواتر است.

نسبت دادن کفر به مسلمان، در غیر از موارد یاد شده، کار سنگین و خطرناکی است و در حدیث شریف آمده است: وقتی کسی به برادر مؤمنش بگوید: ای کافر! یکی از آن دو، کافر خواهند بود. (۱)

صادر کردن چنین حکمی فقط در صلاحیت کسی است که به نور شریعت، راه‌های درآمدن و بیرون شدن کفر و فاصله میان کفر و ایمان را به نیکی بشناسد.

لذا هر کس حق ندارد به صّرف وهم و گمان و بدون اطمینان و یقین و علم راسخ، پای در این میدان بگذارد و دیگران را تکفیر کند؛ وگرنه همه چیز در هم می‌آمیزد و تنها اندکی مسلمان بر روی زمین باقی می‌مانند.

۱- بخاری این حدیث را به نقل از ابوهریره آورده است.

ص: ۴۰

همچنین جایز نیست کسی را که به شهادتین ایمان و اقرار دارد، ولی اهل گناه و معصیت است، کافر بدانیم. از انس روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم فرمودند:

سه چیز اساس ایمان است: گوینده لا اله الا الله را به صرف گناه کافر نشماریم و به واسطه اعمالش او را از دایره مسلمانی بیرون نکنیم؛ دیگری جهاد است که از وقتی به پیامبری مبعوث شدم، تا زمانی که آخرین افراد امت با دجال می‌جنگند، حکم آن برقرار است و داد هیچ دادگر و ستم هیچ ستمگری حکم آن را باطل نمی‌کند و سومین هم ایمان به قضا و قدر است. (۱)

امام الحرمین می‌فرمود:

اگر کسی به ما بگوید عباراتی را که مقتضی کفرند، از عبارات غیر کفرآمیز به تفصیل برایمان باز گوئید، خواهیم گفت: این خواسته نابجایی است؛ چرا که پیمودن چنین راهی ناهموار و دست‌یابی به آن دشوار است و نیاز به دانستن مایه‌ها و بنیاد توحید دارد. کسی که از نهایت حقایق بی‌بهره باشد، هرگز نمی‌تواند نشانه‌های کفر را به درستی دریابد و بشناسد.

از این رو، زیاده‌روی و شتاب در تکفیر دیگران، در غیر موارد گفته شده، کاری بسیار ناپسند و خطرناک است و ما نسبت به

۱- مسند ابو داوود، ج ۱، ص ۵۶۹.

ص: ۴۱

عواقب سوء آن، به شدت هشدار می‌دهیم. تنها خداست که به راه راست هدایت می‌کند و بازگشت همگان به سوی اوست. (۱)

دشنام دادن به مسلمان، گناه و جنگیدن با او کفر است

بدان که کینه مسلمانان را به دل داشتن و قطع رابطه با آنان حرام و دشنام دادن به مسلمان، گناه است و جنگیدن با مسلمان نیز اگر کسی آن را حلال بداند، مستلزم کفر است.

در این باره حدیث خالد بن ولید برای بازداشتن آدمی از این امور کافی است. او به سوی قبیله بنی‌جدیمه رفت تا آنان را به اسلام فراخواند. آنان به پیشوازش آمدند. خالد به آنها گفت: اسلام بیاورید. گفتند: ما قومی مسلمانیم. گفت: پس سلاحتان را بیندازید و پیاده شوید. گفتند: نه، به خدا قسم چنین نخواهیم کرد؛ زیرا به محض آنکه سلاحمان را بیندازیم، کشته خواهیم شد. ما از تو و همراهانت مطمئن نیستیم. خالد گفت: پس تا زمانی که از اسب‌های تان فرود نیامده‌اید، هیچ امانی برای تان نخواهد بود. با شنیدن این سخن، گروهی از اسب‌های شان پایین آمدند و بقیه متفرق شدند. در روایت دیگری آمده است: خالد نزد آن قوم رفت و آنها به

۱- شرح اساس العقیده الاسلامیه لا اله الا الله، امام احمد المشهور.

ص: ۴۲

پیشوازش آمدند. خالد از آنها پرسید: مسلمانید یا کافر؟ گفتند: مسلمانیم. نماز می‌خوانیم و نبوت محمد صلی الله علیه [و آله] و سلم را تصدیق کرده‌ایم و در سرزمین خود مسجدها ساخته و در آنها اذان گفته‌ایم.

در نقل دیگری آمده است که گفتند: صباأنا، صباأنا (یعنی از دین گذشته، به آیین جدید گرویده‌ایم). پرسید: پس چرا سلاح بر کف دارید؟ گفتند: میان ما و گروهی از عرب دشمنی است. ترسیدیم که نکند شما از آنان باشید. خالد از آنها خواست تا سلاح‌شان را بر زمین بگذارند و آنها چنین کردند. سپس به آنها گفت: دست همدیگر را ببندند و آنان را میان افراد خود پراکنده ساخت. سحرگاه شخصی از سوی خالد اعلام کرد: هر کس اسیری به همراه دارد، او را بکشد. با شنیدن این فرمان بنی‌سلیم اسیرانی را که نزدشان بود، به قتل رساندند؛ ولی مهاجرین و انصار چنین نکردند. وقتی خبر خالد به گوش پیامبر رسید، دو بار فرمود: «خدایا! من از کاری که خالد کرده، به درگاه تو بی‌زاری می‌جویم».^(۱)

بعضی ادعا کرده‌اند که خالد این‌طور فهمید که آنان این سخن را از سر اعراض و سرپیچی از اسلام گفته‌اند و پیامبر به شتاب‌زدگی خالد در این کار و اینکه اطمینان کافی حاصل نکرده و منظورشان را که

۱- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۰۷؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۱۵۰.

ص: ۴۳

گفتند «صبأنا» به درستی در نیافته بود، اعتراض کرد. لذا خالد در این کار معذور است.

ماجرای اسامه بن زید نیز - که خود و پدرش نزد رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم محبوب بودند - از همین گونه است. بخاری به نقل از ابی ظبیان آورده است:

شنیدم که اسامه بن زید می گوید: رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم ما را به منطقه حرقه گسیل داشت. صبح گاه با آن قوم نبرد کردیم و آنان را شکست دادیم. من و یکی از انصار مردی را تعقیب کردیم و هنگامی که به او دست یافتیم، گفت: لا اله الا الله. آن مرد انصاری با شنیدن این سخن دست کشید، ولی من به او نیزه زدم و او را به قتل رساندم. وقتی باز گشتیم این ماجرا به گوش پیامبر رسید و فرمود: ای اسامه! با اینکه لا اله الا الله گفت، او را به قتل رساندی؟! گفتم: برای نجات جانش به این کلمه پناه برد. رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم مرتب همان سخن را تکرار کرد؛ طوری که آرزو کردم کاش تا آن روز مسلمان نشده بودم. (۱)

در روایت دیگری آمده است که رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم به او فرمود: «چرا قلبش را نشکافتی تا ببینی راست می گوید یا دروغ؟!»

ص: ۴۴

اسامه گفت: دیگر هرگز با کسی که شهادت به «لا اله الا الله» بدهد، جنگ نخواهم کرد.
از علی درباره فرقه‌هایی که با او مخالف بودند سؤال شد که آیا آنها کافرند؟ فرمود: نه، آنها از کفر گریختند. پرسیدند: آیا منافق هستند؟ فرمود: نه، منافقان کم از خدا یاد می‌کنند، ولی اینان فراوان به یاد خدایند. پرسیدند: پس چه هستند؟ فرمود: قومی هستند که دچار فتنه شدند و کور و کر گشتند. (۱)

اقوال سلف و برخی از علما درباره تکفیر

ابویعلی و نیز طبرانی در المعجم الکبیر آورده‌اند که مردی از جابر پرسید: آیا کسی از اهل قبله را مشرک می‌خواندید؟ جابر از این سؤال برآشفست و گفت: پناه بر خدا! دوباره پرسید: آیا کسی از آنان را کافر می‌شمردید؟ گفت: نه
ابویعلی از یزید رقاشی نقل کرده است که به انس بن مالک گفت: ای ابوحمزه! عده‌ای از مردم شهادت به کفر و شرک ما می‌دهند. گفت: آنان بدترین مردم و آفریده‌ها هستند. (۲)

۱- این روایت در منابع شیعه وجود ندارد و در منابع اهل سنت فقط صنعانی در مصنف، ج ۱۰، ص ۱۵۰ آن را با سند ضعیف نقل کرده- مترجم.

۲- مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۰۷.

ص: ۴۵

امام احمد بن حنبل گفته است:

واجب کردن یا حرام دانستن کاری، پاداش یا کیفر دادن و کافر و فاسق شمردن، همه از شئون خدا و رسول است و هیچ کس در این امر، حق صدور حکم ندارد. مردم فقط وظیفه دارند چیزهایی که خدا و رسول واجب فرموده‌اند، واجب بدانند و آنچه حرام شمرده‌اند، حرام بدانند و هر چه خدا و رسول او فرموده‌اند، تصدیق کنند. (۱)

طحاوی / گفته است:

... آنان اهل قبله‌اند و تا زمانی که کفر و شرک و نفاقی از آنان ظاهر نشده، آنان را کافر و مشرک و منافق نمی‌شماریم و عقاید پنهان در دل‌های‌شان را به خدا وامی‌گذاریم؛ زیرا ما مأموریم که بر ظاهر حکم کنیم و از گمان و پیروی از چیزی که به آن علم نداریم، نهی شده‌ایم. (۲)

غزالی / فرموده است:

محصل علم دین، تا می‌تواند و امکان دارد باید از تکفیر بپرهیزد؛ زیرا مباح دانستن خون و مال کسانی که به سوی قبله نماز می‌گزارند و «اهل لا اله الا الله محمد رسول الله» هستند

۱- مجموع الفتاوی، ج ۵، ص ۵۵۴.

۲- العقیده الطحاویه، ص ۴۲۷.

ص: ۴۶

خطاست. خطای زنده نگاه داشتن هزار کافر، به مراتب کمتر است از آنکه به اندازه حجامتی از مسلمان خون ریخته شود. (۱)

ابن تیمیه / گفته است:

کفر، از احکام شرعی است. این گونه نیست که هر کس با حکم عقل با چیزی مخالفت کرد، کافر شود. حتی اگر کسی با امور صریح عقلی مخالفت کند، تا زمانی که گفته‌اش در شریعت کفر شمرده نشود، او را کافر نمی‌دانیم. (۲)

ابوبطین گفته است:

کسی که نفس خود را اندرز داده، باید در این باب، جز با علم و برهانی الهی سخن نگوید و به صرف فهم و استحسان عقلی خود، کسی را از دایره اسلام بیرون نشمارد؛ زیرا بیرون دانستن کسی از اسلام یا وارد کردن او به دایره مسلمانی، از مهم‌ترین امور دین است و در این امر نیز همچون امور دیگر، گذشتگان، رنج این کار را تحمل کرده و ما را از پرداختن به آن آسوده کرده‌اند؛ بلکه حکم این مسئله، اجمالاً از روشن‌ترین احکام دین است و وظیفه ما پیروی و ترک بدعت است. (۳)

از کتاب و سنت و اقوال صحابه و علمای متقدم و متأخری که

۱- الاقتصاد فی الاعتقاد، ص ۱۵۷.

۲- مجموع الفتاوی، ج ۱۲، ص ۵۲۵.

۳- رساله الکفر الذی یعذر صاحبه بالجهل، ص ۲۱.

ص: ۴۷

پیرو سلف صالح بوده‌اند و پیش‌تر بیان شد، روشن می‌شود که حکم به خروج از اسلام یا ورود به کفر درباره یک مسلمان، کاری است که هیچ مسلمان مؤمن به خدا و قیامت، نباید در آن وارد شود؛ مگر با برهانی روشن‌تر از روز. حتی درباره کسی که کفر او برای مان ثابت شده و کفر آشکاری از او مشاهده کرده‌ایم، هم باید با احتیاط رفتار کنیم و از اطلاقی که در کتاب و سنت هست و شیوه سلف صالح، تجاوز نکنیم سلف صالح چیزهایی را که از مردم سر می‌زد، بر کتاب و سنت عرضه می‌کردند و اگر در آن، اطلاق کفر مشاهده می‌کردند، حکم به کفر می‌دادند و اگر چنین چیزی نمی‌دیدند، توقف می‌کردند و فقط خطا و گناه عظیم را به شخص نسبت می‌دادند. وانگهی پس از همه اینها، باید از شخص، معنای سخن یا رفتار او را پرسیم و اگر معلوم شد که قصد او کفر بوده، محکوم به کفر است؛ وگرنه فقط به او نسبت لغزش، مخالفت با شرع یا فسق می‌دهیم و او را از نظر اعتقادی، کافر نمی‌شماریم. (۱)

مقام خالق و مقام مخلوق

فرق نهادن میان مقام آفریدگار و آفریده، مرز میان ایمان و کفر است و ما بر این باوریم کسی که این دو مقام را با هم خلط کند،

۱- خلاصه این مطالب با اندکی تغییر در رساله ضوابط التکفیر، نوشته دکتر حسن الحواجی آمده است.

ص: ۴۸

العیاذ بالله کافر است.

هر یک از این دو مقام، حقوق ویژه‌ای دارد؛ ولی در این باب و به‌ویژه ویژگی‌های پیامبر (ص) که او را از دیگر افراد بشر متمایز می‌سازد، اموری وجود دارد که گاه بر برخی از کم‌خردان مشتبه می‌گردد. این افراد به دلیل ضعف عقول و بدفهمی‌شان همه معتقدان به آن ویژگی‌ها را کافر می‌شمارند و گمان می‌کنند اعتقاد به چنین صفاتی، خلط میان مقام خالق و مخلوق و بالا بردن پیامبر تا سطح خدایی است و ما از چنین چیزی به خدای سبحان پناه می‌بریم.

ما به فضل خدا می‌دانیم چه صفاتی را برای خدا و چه صفاتی را برای پیامبر خدا بدانیم و می‌دانیم آنچه را که حق خداوند است و آنچه را که حق رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم است، بدون آنکه او را تا مقام خدایی بالا- ببریم و به غلو و ستایش‌ها آگاهیم؛ ستایش‌هایی چون نسبت دادن منع و عطا و سود و زیان استقلالی و بدون اراده خدا به پیامبر، سلطه کامل بر جهان آفرینش، حکومت و تدبیر جهان و برخورداری از صفات منحصر به فرد جلال و کمال و تقدیس و پرستش او در همه انواع و مراتب پرستش. اما غلو به معنای افراط در محبت و طاعت پیامبر و وابستگی فراوان به آن حضرت، امری پسندیده و مطلوب است؛ چنان که در حدیث شریف آمده است: »

لا تطرونی كما أطرت النصارى ابن

ص: ۴۹

مریم» (۱)

؛ «آن گونه که مسیحیان از عیسی تمجید می کردند، مرا ستایش نکنید».

معنای حدیث این است که ستایش و ثنای پیامبر در غیر موارد گفته شده و بدون افراط در این کار، عملی پسندیده است؛ و گرنه معنای حدیث، نهی از هرگونه ستایش پیامبر می شد و روشن است که جاهل ترین مسلمانان نیز معتقد به چنین چیزی نیستند؛ چرا که خود خدای تعالی از پیامبر تجلیل نموده و در قرآن نیز ما را امر کرده است تا به بهترین شکل، آن حضرت را گرامی بداریم. از این رو ما وظیفه داریم کسی را که خدا بزرگ داشته و به بزرگداشت او فرمان داده است، بزرگ بداریم. البته در این میان نباید آن حضرت را با صفات ربوبیت وصف کنیم و به گفته شاعر:

دع ما ادعته النصراری فی نبیهم واحکم بما شئت مدحافیه واحتکم

(۲)

آنچه را نصارا در حق پیامبران گفتند، به کناری بنه و هر مدحی که می خواهی، در حق پیامبر بر زبان آر.
بزرگداشت پیامبر، بدون نسبت دادن صفات ربوبی به آن حضرت نه تنها شرک و کفر نیست، بلکه از بزرگ ترین طاعات و عبادات

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۲۳.

۲- حسن بن علی السقاف، البشارة والاتحاف، ص ۲۵، پاورقی شماره ۷.

ص: ۵۰

است. همین‌طور تمام کسانی که خدا آنان را ستوده است، نظیر انبیاء، ملائکه، صدیقین، شهدا و صالحان، بزرگداشت آنان نیز از طاعات بزرگ است.

خدای متعال می‌فرماید:

(ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمَ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ) (حج: ۳۲)

این است فرایض خدا و هر کس شعائر خدا را بزرگ دارد، در حقیقت چنین کاری حاکی از پاکی دل‌هاست.

و نیز می‌فرماید:

(ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمَ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ) (حج: ۳۰)

این است آنچه مقرر شده و هر کس مقررات و برنامه‌های الهی را بزرگ بدارد، نزد پروردگارش برای او بهتر است.

از چیزهایی که باید بزرگ بداریم، کعبه معظمه، حجرالاسود و مقام ابراهیم (ع) است. اینها هرچند سنگ می‌باشند، ولی خدا ما را به بزرگداشت آنها فرمان داده است و از جمله شعائر و امور محترمی است که در قرآن به آن تصریح شده است. طواف خانه، دست کشیدن به رکن یمانی، بوسیدن حجرالاسود، نماز گزاردن پشت مقام، و به دعا ایستادن در مستجار و در کعبه و ملتزم راه بزرگداشت این امور است

ص: ۵۱

و در همه این کارها، جز خدا را عبادت نمی‌کنیم و غیر خدا را مؤثر و دارای سود و زیان نمی‌دانیم و هیچ‌یک از این امور را به غیر خدا نسبت نمی‌دهیم.

مقام مخلوق

اما پیامبر صلی الله علیه [و آله] و سلم؛ ما معتقدیم که آن حضرت بشر است و هر آنچه که برای سایر افراد بشر رخ می‌دهد، درباره ایشان نیز صادق است؛ از جمله عوارض و بیماری‌هایی که مستلزم نقص و تنفر مردم از ایشان نشود. صاحب العقیده در این خصوص گفته است:

و جائز فی حقهم من عرض

بغیر نقص کخفیف المرض عارض شدن اموری که نقص به شمار نمی‌آید، مانند بیماری آسان و جزئی در حق پیامبران جایز است. پیامبر بنده‌ای است که اختیار سود و زیان و مرگ و زندگی و محشور شدن ندارد؛ مگر با خواست خدا.

خدای متعال می‌فرماید:

(قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ) (اعراف: ۱۸۸)

بگو من مالک سود و زیان خویش نیستم؛ مگر آنچه را خدا

ص: ۵۲

بخواهد و از غیب و اسرار نهان نیز خبر ندارم؛ مگر آنچه خداوند اراده کند و اگر از غیب باخبر بودم، سود فراوانی برای خود فراهم می‌کردم و هیچ زیانی به من نمی‌رسید. من فقط بیم دهنده و بشارت دهنده‌ام برای گروهی که ایمان می‌آورند و آماده پذیرش حقتند.

پیامبر رسالت خود را انجام داد و ادای امانت نمود و امت را اندرز داد و در راه خدا به قدری جهاد کرد تا به یقین دست یافت و درحالی که خدا از او و او از خدا خشنود بود، به جوار حق شتافت. خدای متعال می‌فرماید: (إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ)؛ «تو می‌میری و آنان نیز خواهند مرد». (زمر: ۳۰)

و نیز فرمود:

(وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ) (انبیاء: ۳۴)

پیش از تو نیز برای هیچ انسانی جاودانگی قرار ندادیم. آیا اگر تو از دنیا بروی، آنان جاویدانند؟!

عبودیت، ارجمندترین ویژگی پیامبر است. از این روست که آن حضرت به عبودیت افتخار می‌کند و می‌فرماید: «من بنده‌ای بیش نیستم» و خدای متعال در بالاترین جایگاه، او را با همین ویژگی وصف فرموده است: (سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ)؛ «منزه است خدایی که بنده‌اش را سیر داد». (اسراء: ۱) و فرمود:

ص: ۵۳

(وَ أَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِيَدَا) (جن: ۱۹)

هنگامی که بنده خدا (پیامبر) برای عبادت برمی‌خاست و او را می‌خواند، گروهی پیرامون او به شدت ازدحام می‌کردند. بشر بودن، عین اعجاز پیامبر صلی الله علیه [و آله] و سلم است. او با وجود اینکه بشر است، از همه آنان به گونه‌ای متمایز است که هیچ انسانی نمی‌تواند به او برسد و هم‌شان او باشد. خود حضرت در حدیث شریفی فرموده است: «من مانند شما نیستم. شب را نزد پروردگرم به‌سر می‌برم و او مرا آب و خوراک می‌دهد».

از این سخن دانسته می‌شود که وصف آن حضرت به بشر بودن، باید با ذکر ویژگی‌های منحصر به فرد و مناقب والایی که او را از عموم بشر متمایز می‌سازد، توأم باشد. اصلاً چنین چیزی درباره همه رسولان الهی باید مد نظر قرار گیرد تا نگاه ما شایسته مقام والای‌شان باشد. آنان را به چشم بشر عادی دیدن، نگاهی جاهلی و شرک‌آمیز است و در قرآن شواهد فراوانی بر این معنا وجود دارد؛ از جمله سخن قوم نوح (ع) که به آن حضرت می‌گفتند:

(فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا) (هود: ۲۷)

اشراف کافر قومش در پاسخ او گفتند: ما تو را جز بشری همانند خودمان نمی‌بینیم.

ص: ۵۴

و نیز سخن قوم موسی که به او و هارون گفتند:

(فَقَالُوا أَتُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ) (مؤمنون: ۴۷)

گفتند: آیا ما به دو انسان همانند خودمان ایمان بیاوریم، درحالی که قوم آنها بردگان ما هستند؟!

قوم ثمود نیز به حضرت صالح (ع) گفتند:

(مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ) (شعراء: ۱۵۴)

تو فقط بشری همانند مایی، اگر راست می‌گویی، آیت و نشانه‌ای بیاور.

اصحاب ایکه نیز به پیامبرشان شعیب (ع) چنین گفتند:

(قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ) (۱۸۵)

و ما أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَإِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ) (شعراء: ۱۸۵ و ۱۸۶)

تو فقط از افسون‌شدگانی؛ تو بشری همچون مایی و تنها گمانی که درباره تو داریم این است که از دروغ‌گویانی.

مشرکان نیز به دیده صرف بشری به پیامبر حضرت محمد صلی الله علیه [و آله] و سلم می‌نگریستند، چنان که خدای متعال

می‌فرماید، به او چنین گفتند:

(وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ) (فرقان: ۷)

گفتند: چرا این پیامبر غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟!

رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم درباره صفات شگرف و خوارق

ص: ۵۵

عاداتی که او را بر سایر انواع بشر برتری می‌داد، فرموده است: «تَنَامُ عَيْنِي وَ لَا يَنَامُ قَلْبِي» (۱)؛ «چشمانم به خواب می‌رود، ولی قلبم نمی‌خوابد».

نیز در حدیث شریف آمده است: «من همان گونه که شما را از روبه‌رو می‌بینم، از پشت سر نیز مشاهده می‌کنم» (۲).

همچنین در حدیث شریف آمده است: «کلید گنج‌خانه‌های زمین به من داده شده است» (۳).

با اینکه آن حضرت از دنیا رفته، ولی از حیات برزخی کاملی برخوردار است. سخن ما را می‌شنود و سلام ما را پاسخ می‌گوید. کسی که بر پیامبر صلوات بفرستد، صلوات او به پیامبر می‌رسد. اعمال امت بر آن حضرت عرضه می‌شود و ایشان از اعمال نیکوکاران خرسند می‌گردد و برای گناه‌کاران طلب آمرزش می‌کند. خدای متعال بر زمین حرام کرده که پیکر آن حضرت را از میان برد. لذا پیکر ایشان از آفات و آسیب‌های زمین ایمن است.

اوس بن اوس گفت:

رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم فرمود: روز جمعه از بهترین روزهای شماست. در این روز، آدم آفریده شد و در همین روز از دنیا رفت و در همین روز نفخه الهی به پیکر آدمی دمیده

۱- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۶۸.

۲- مسند احمد، ج ۳، ص ۲۲۸.

۳- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۲.

ص: ۵۶

شد. در این روز فراوان بر من درود بفرستید که صلوات شما بر من عرضه می‌شود. اصحاب پرسیدند: یا رسول الله! چگونه صلوات ما به شما می‌رسد، درحالی که پیکر شما از میان رفته است؟! فرمود: خدای عزوجل بر زمین حرام کرده که جسد انبیا را بیوساند و از میان ببرد. (۱)

این حدیث را احمد بن حنبل، ابو داوود، ابن ماجه، ابن حبان در صحیح خود و حاکم نیز نقل کرده و آن را صحیح شمرده است. حافظ جلال‌الدین سیوطی رساله خاصی در این موضوع نوشته که «إنباء الأذکیاء بحیاء الأنبیاء» نام دارد.

ابن مسعود از پیامبر صلی الله علیه [و آله] و سلم نقل می‌کند که فرمود:

زندگی من برای شما خیر است؛ زیرا سخن می‌گویید و با شما سخن گفته می‌شود. وقتی چشم از جهان فروبستم، آن گاه نیز برای تان خیر است؛ زیرا در آن هنگام، اعمالتان بر من عرضه می‌شود. اگر کار خیری مشاهده کردم، حمد الهی به‌جا می‌آورم

ص: ۵۷

و اگر کار ناپسندی دیدم، برای تان استغفار می‌کنم. (۱)

همی می‌گوید: این حدیث را بزاز نقل کرده و سلسله رجال حدیث، صحیح می‌باشد.

ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم چنین نقل کرد: «هر کس بر من درود فرستد، خدای متعال روح مرا به من باز می‌گرداند تا سلام او را پاسخ گویم». (۲) این حدیث را احمد و ابو داوود نقل کرده‌اند.

برخی از علما گفته‌اند: بازگشت روح، به معنای بازگشت قدرت گفتار است. عمار بن یاسر گفت:

رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم فرمود: خدا ملکی را بر قبر من قرار داده و اسماع خلائق (گوش مردم) را به او واگذارده است. تا روز قیامت هر کس بر من صلوات بفرستد، آن ملک اسم او و پدرش را به من ابلاغ می‌کند که این فلانی فرزند فلانی است که بر تو صلوات فرستاد. (۳)

این روایت را بزاز و ابوالشیخ بن حبان این گونه نقل کرده‌اند: رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم فرمود:

خدای تبارک و تعالی را فرشته‌ای است که اسماع خلائق را بدو

۱- الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۵۸۲.

۲- سنن ابی داود، ج ۱، ص ۴۵۳.

۳- مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۱۶۲.

ص: ۵۸

واگذار کرده است. او بر قبر من می‌ایستد و هر کس بر من صلوات بفرستد می‌گوید: ای محمد! فلانی فرزند فلانی بر تو صلوات فرستاد. خدای متعال، به ازای هر درود آن شخص، ده بار بر او درود می‌فرستد. طبرانی در «المعجم الکبیر» نیز با همین عبارت، حدیث یاد شده را آورده است. اما امام سبکی می‌گوید که این حدیث به دو روایت نقل شده است: »

اسماع الخلائق

«؛ گوش مردم» و »

اسماء الخلائق

«؛ (۱) نام مردم».

با اینکه پیامبر صلی الله علیه [و آله] و سلم از دنیا رفته، ولی فضل و جایگاه و مقام والایش نزد خدا جاودان است و این امر برای اهل ایمان جای هیچ شک و شبهه‌ای ندارد. از این روست که توسل به پیامبر و واسطه قرار دادن او میان ما و خدا در حقیقت با اعتقاد به این معانی است و اینکه ایشان نزد خدا محبوب و ارجمند است و به سبب ایمان به او و رسالت او انجام می‌گیرد و هرگز به معنای عبادت آن حضرت نیست؛ بلکه آن حضرت هر قدر مقام و منزلت والایی داشته باشد، مخلوقی است که بدون خواست خدا نمی‌تواند سود یا زیانی به کسی برساند.

خدای متعال می‌فرماید:

(قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ)

ص: ۵۹

(کهف: ۱۱۰)

بگو من فقط بشری هستم مثل شما؛ امتیازم این است که بر من وحی می‌شود و معبود شما یگانه است.

عدم تنافی امور مشترک با تنزیه حق تعالی

بسیاری از مردم، در فهم اموری که بین دو مقام یاد شده (مقام خالق و مقام مخلوق) مشترک است، به خطا می‌روند و گمان می‌کنند که نسبت دادن این امور به مخلوق، شرک به خداست؛ مانند شماری از خصایص نبوی که برخی از فهم آن عاجزند و آن خصوصیات را با موازین بشری می‌سنجند. از این رو، به نظر آنان نسبت دادن این صفات به پیامبر، بسیار گزاف و بالا بردن پیامبر تا مقام خدایی است. اما این جهل محض است؛ زیرا خدای سبحان به هر کس و هر گونه که اراده فرماید، عنایت می‌کند و بدین ترتیب برتری او را بر دیگر افراد بشر آشکار می‌سازد. این کار کمترین خللی به ربوبیت و ویژگی‌های خدا وارد نمی‌کند و این حقوق و ویژگی‌ها برای خدا آن‌طور که شایسته مقام اوست، محفوظ است. وقتی مخلوقی دارای برخی از این صفات باشد، این برخورداری، با مقام مخلوقیت او تناسب دارد؛ بدین معنا که این صفات در او محدود است و به اذن و فضل و اراده خدا در او ایجاد شده است، نه به قوت و تدبیر مخلوق؛ چرا که آن مخلوق، موجود ناتوانی است که به خودی خود توان سود و زیان و مرگ و زندگی و

ص: ۶۰

محشور شدن را ندارد. چه بسیارند اموری که آنها را از حقوق و ویژگی‌های حضرت حق سبحانه و تعالی می‌دانیم؛ درحالی که خدای متعال آنها را به پیامبر صلی الله علیه [و آله] و سلم خود و دیگران عنایت کرده است.

در چنین حالتی، وصف پیامبر به آن صفات، بدین معنا نیست که او را تا مقام خدایی بالا برده‌ایم، یا شریک خدا دانسته‌ایم. از جمله این امور «شفاعت» است. می‌دانیم که شفاعت از آن خداست و خدا فرموده است: (قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ)؛ «بگو شفاعت تنها از آن خداست». (زمر: ۴۴)

اما همین شفاعت، به اذن خدا برای پیامبر و دیگر شفیعان هم ثابت است. در حدیث شریف آمده است: «
اوتیت الشفاعة

»؛ «به من مقام شفاعت عنایت شده است» و نیز: «

أنا أول شافع و مشفع»

؛ «من نخستین کسی هستم که شفاعت می‌کنم و شفاعت من پذیرفته است».

یکی دیگر از این امور «علم غیب» است که به خدای سبحان اختصاص دارد:

(قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ) (نمل: ۶۵)

بگو کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، غیب نمی‌دانند، جز خدا.

ص: ۶۱

ولی ثابت شده است که خدای متعال پیامبرش را از برخی علوم غیبی آگاه کرده است.

(عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا (۲۶)

إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ) (جن: ۲۶ و ۲۷)

دانای غیب کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌کند، مگر رسولانی که آنان را برگزیده است.

یکی دیگر از این صفات «هدایت» است که به خدا اختصاص دارد. خدای متعال می‌فرماید:

(إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ) (قصص: ۵۶)

تو نمی‌توانی کسی را که دوست داری هدایت کنی؛ ولی خداوند هر کس را بخواهد، هدایت می‌کند.

بر اساس آیه‌ای دیگر، پیامبر نیز در این امر سهمی دارد. خدای متعال می‌فرماید: (وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)؛ «تو مسلماً به

سوی راه راست هدایت می‌کنی». (شوری: ۵۲)

روشن است که هدایت در آیه نخست، با هدایت دوم تفاوت دارد و تمام عقلا و مؤمنانی که میان مقام آفریدگار و آفریده، فرق

می‌نهند، این تفاوت را می‌فهمند. اگر این فهم عقلا نبود، لازم می‌آمد که خداوند یادآور شود: تو فقط از طریق راهنمایی هدایت

می‌کنی یا بفرماید: تو نیز هدایت می‌کنی و هدایت تو با هدایت ما فرق دارد.

ص: ۶۲

اما همان‌طور که می‌بینیم، هیچ‌یک از این توضیحات و قیود ذکر نشده و هدایتی بی‌قید و شرط برای حضرت ثابت شده است. علت این است که ما موحدان و مخاطبانِ مسلمان، معانی این الفاظ را می‌دانیم و به تفاوت کاربرد آنها درباره خدا و رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم آگاهیم.

نظیر همین تعبیر را در وصف پیامبر به رأفت و رحمت می‌بینیم. خدای متعال می‌فرماید: (بِالْمُؤْمِنِينَ رُؤْفٌ رَحِيمٌ)؛ «نسبت به مؤمنان رؤف و مهربان است». (توبه: ۱۲۸) با این وجود، خدای سبحان در آیات بسیاری خود را نیز رؤف و رحیم توصیف کرده است. روشن است که رأفت و رحمت نخست، با رأفت و رحمت دوم تفاوت دارد. با اینکه خدا پیامبر خود را بدون قید و شرط و به صورت مطلق دارای رأفت و رحمت توصیف کرده، اما مخاطبِ یکتاپرستِ مؤمن فرق مقامات آفریدگار و آفریده را نیک درمی‌یابد. اگر چنین نبود، لازم بود که بگوید رحمت و رأفت پیامبر صلی الله علیه [و آله] و سلم با رحمت و رأفت ما متفاوت است یا پیامبر دارای رحمت و رأفت خاصی است یا رحمت و رأفت او از نوع بشری است و ... ولی هیچ‌یک از این قیود را ذکر نکرده و به صورت مطلق و بی‌قید و شرط ایشان را دارای این صفات خوانده و فرموده است: (بِالْمُؤْمِنِينَ رُؤْفٌ رَحِيمٌ). (توبه: ۱۲۸)

عوام و مباحث اعتقادی پیچیده

یکی از فتنه‌های عظیمی که از سوی مدعیان سلفی گری- که از هر کس دیگری، از حقایق و آداب سلف صالح دورترند- دچار آن شده‌ایم، کتاب‌ها و سخن‌رانی‌هایی است که امروزه مردم را که بیشترشان عوام هستند، با مباحث پیچیده اعتقادی مشغول کرده است؛ مباحث پیچیده‌ای که حتی ذهن بسیاری از دانشمندان در آن درمانده و پای بسیاری از مردم در آن دچار لغزش شده و فقط شماری از پیشوایان و بزرگان توانسته‌اند این مسیر را با گام‌های استوار بپیمایند. این مباحث شامل موضوعات اعتقادی، نظیر صفات خدا و مسائل مرتبط با آن است.

علما می‌گویند: یکی از بزرگ‌ترین فتنه‌ها آن است که عوام درباره صفات الهی، حادث یا قدیم بودن کلام خدا، استوای خدا بر عرش و نزول از آن، یدالله (دست خدا) و کیفیت آن و پاسخ‌ها و نقدهایی که در این موضوع مطرح شد، پرسش کنند. مردم عوام از پرداختن به این موضوعات خرسند می‌شوند؛ چرا که شیطان به آنها القا می‌کند که از علما و اهل فضل هستند و این قدر این کار را در نظرشان زیبا جلوه می‌دهد تا با ورود به عرصه علم، بدون آنکه بدانند، زبان به کفر بکشایند. عوام اگر مرتکب گناه کبیره شوند، برایشان زیان کمتری دارد تا اینکه در وادی مباحث خدا و صفات الهی وارد شوند. اساساً شأن عوام، اشتغال به عبادات، ایمان به محتوای قرآن و تسلیم بی‌چون و چرا در برابر تعالیم

ص: ۶۴

پیامبران است و اگر درباره چیزی غیر از عبادات پرسش کنند، این کارشان بی ادبی است و شایسته خشم خدا می‌شوند و در معرض خطر کفر قرار می‌گیرند؛ درست مثل آنکه یک چوپان درباره اسرار شاهانه پرسش و کنجکاوی کند و این کار او کیفر دارد. به همین سان، هر کس درباره دانش پیچیده‌ای پرسش کند که از فهم او بیرون است، عقلا او را نکوهش می‌کنند. در حدیث صحیح آمده است:

به آنچه برای تان آورده‌ام، بسنده کنید و به آنچه نگفته‌ام، پردازید. علت هلاکت امت‌های پیش از شما این بود که فراوان می‌پرسیدند و پی در پی نزد پیامبرانشان می‌رفتند. از هر چه نهی کرده‌ام، اجتناب کنید و هر چه فرمان داده‌ام، به اندازه توانتان به جا آرید. (۱)

در حدیث مورد اتفاق علما آمده است:

رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم از گفت و گوهای بی اساس، حیف و میل کردن اموال و سؤال بسیار نهی فرمود. (۲)

در صحیح بخاری و مسلم از رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم چنین نقل شده است:

به زودی زمانی فرا می‌رسد که مردم از همدیگر پرسش‌ها

۱- مسند احمد، ج ۲، ص ۲۴۷.

۲- مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۵۷.

ص: ۶۵

می‌کنند تا اینکه می‌گویند: خدا خلق را آفریده است؛ پس خود خدا را چه کسی آفریده؟ اگر چنین گفتند، بگویید: (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) (۱)

اللَّهُ الصَّمَدُ) (توحید: ۱ و ۲) و تا آخر سوره را بخوانید. سپس به سمت چپ خود سه بار آب دهان بپاشید و از شیطان رانده شده به خدا پناه ببرید. (۱)

پرداختن عوام به مسائل اعتقادی و علمی که شایستگی‌های ویژه‌ای می‌طلبد، از بزرگ‌ترین آفت‌ها و امور فتنه برانگیز است. از این رو، باید آنها را از این کار بازداشت. پرداختن آنها به حروف و الفاظ قرآن، مثل آن است که پادشاهی برای کسی نامه‌ای بنویسد و در آن دستوراتی صادر کند، ولی آن شخص، هیچ یک از آن امور را انجام ندهد و وقت خود را صرف اموری از این دست کند که آیا کاغذ نامه قدیمی است یا جدید. چنین کسی بی‌تردید شایسته عقوبت است. همچنین است حال مردم عوامی که به جای پرداختن به مفاهیم و حدود قرآن، به الفاظ و حروف آن پردازند که آیا قدیم است یا حادث و اینکه صفات خدای سبحان چگونه است.

علما می‌گویند: منظور از عوام، فقط مردم بازاری و نافرهیخته و توده مردم نیست؛ بلکه حتی شامل ادیبان، نحویان، فیلسوفان، متکلمان

۱- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۴۴؛ صحیح مسلم، ج ۶، ص ۸۲.

ص: ۶۶

و حتی همه عالمان می‌شود؛ به‌جز عالمانی که تمام عمر در دریای معرفت غوطه خورده‌اند و عمرشان را وقف این معارف ساخته و به دنیا و شهوات پشت پا زده‌اند و از مال و جاه و خلاق و هر لذتی برکنارند و علم و عملشان از سر اخلاص به درگاه خداست. این عالمان، کسانی هستند که همه حدود و آداب شریعت، اعم از گزاردن طاعات و ترک محرمات را رعایت می‌کنند و دلشان از غیر خدا به کلی خالی است و دنیا- و حتی آخرت- در قیاس با محبت خدا در چشمشان کوچک است. فقط این گروهند که به راستی اهل معرفتند و شایستگی لازم را برای این معارف دارند. وانگهی همین بزرگان هم در معرض خطر عظیمی قرار دارند و از هر ده نفر، نه نفرشان هلاک می‌شوند تا اینکه یک تن به مقام معرفت و فقه و دین و فتح آشکار می‌رسد.

غرور و خودپسندی منشأ تکفیر

در میان این جماعت که مسلمانان را تکفیر می‌کنند یا به عبارت بهتر، کسانی که در تکفیر هر کس که با دیدگاهشان مخالف باشد شتاب می‌ورزند، یک پدیده انکارناپذیر وجود دارد و آن، خودپسندی و شیفتگی نسبت به کارهای شان می‌باشد. عجب و خودپسندی آغازی است برای خطرناک‌ترین و زشت‌ترین رفتاری که اسلام از آن نهی کرده است. نخستین کسی که دچار

ص: ۶۷

عُجِبَ شَدَّ، ابلیس بود که خود را بهتر از آدم دید و نسبت به اعمالش دچار غرور گردید و البته سرمایه و موجودی فراوانی داشت و در این وادی کوشش‌های بسیار کرده بود. امام قرطبی می‌گوید:

ابلیس از نگاهبانان بهشت و رئیس فرشتگان آسمان دنیا بود و بر آسمان و زمین سلطنت داشت. او در شمار فرشتگانی بود که از بیشترین تلاش و بالاترین علم برخوردار بودند و اداره میان آسمان و زمین بر عهده او بود. از این رو بدین واسطه برای خود شرافت و عظمتی دید و همین، او را به کفر و نافرمانی از خدا دچار کرد و خدا او را به صورت شیطانی رانده شده، مسخ نمود. از این رو اگر گناه کسی از جنس غرور بود، به او امید خیر نداشته باشید. خطای آدم (ع) معصیت بود، ولی خطای ابلیس غرور و تکبر بود. (۱)

همین عُجِبَ ابلیس بود که باعث شد خودش را ببیند و بگوید:

(أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ)؛ «من از آتش آفریده شده‌ام و از او بهترم» (اعراف: ۱۲) و باعث شد که آدم را به چشم حقارت بنگرد و بگوید: (وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ)؛ «و او را از گل آفریده‌ای». (اعراف: ۱۲) بدین جهت تکبر نمود و در سلک کافران آمد؛ چنان که خدای تعالی می‌فرماید:

(وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ) (بقره: ۳۴)

۱- قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، سوره بقره.

ص: ۶۸

به فرشتگان گفتیم به آدم سجده کنید و همه فرشتگان سجده کردند، جز ابلیس که از سجده سر باز زد و تکبر ورزید و به سبب نافرمانی و تکبر از کافران شد.

متکبر، دشمن خداست

از آنچه گذشت روشن می‌شود که متکبران، مورد نفرت خدای متعال هستند:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا) (نساء: ۳۶)

خداوند کسی را که اهل تکبر و فخرفروشی است، دوست نمی‌دارد.

و فرمود: (إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ)؛ «خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست نمی‌دارد». (لقمان: ۱۸)

خودبینی و به خود بالیدن، از ویژگی‌های متکبران است و خدا بر دل چنین کسانی مهر خواهد زد: (كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ

مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ)؛ «خداوند این گونه بر دل هر متکبر جباری مهر می‌زند». (غافر: ۳۵)

خدا متکبران را از ایمان به آیات الهی روی گردان کرده و فرموده است:

(سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ) (اعراف:

ص: ۶۹

(۱۴۶)

به زودی کسانی را که در زمین، به ناحق تکبر می‌ورزند، از ایمان به آیات خود منصرف می‌سازم.
و نیز فرموده است:

(وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ) (ابراهیم: ۱۵)

از خدا تقاضای فتح و پیروزی کردند و سرانجام هر گردنکش منحرفی، نومید شد.

و نیز فرمود:

(إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَكِبُونَ عَنِّ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ) (غافر: ۶۰)

کسانی که از پرستش من تکبر و سرکشی کنند، به زودی با خواری به جهنم وارد می‌شوند.

پس تکبر در آیات فراوانی از قرآن نکوهش شده است. در خصوص سنت شریف نیز باید گفت که احادیث نبوی و قدسی بسیاری در نکوهش غرور و تکبر وارد شده است.

ابوهریره آورده است که رسول خدا صلی الله علیه [وآله] وسلم فرمود:

خدای متعال می‌فرماید: کبریا ردای من و عظمت و بزرگی، جامه من است. هر کس در یکی از این دو صفت با من به منازعه برخیزد، او را به جهنم می‌افکنم و از این کار باکی ندارم.

ص: ۷۰

این حدیث را ابن ماجه در کتاب «الزهد» (باب البراءة من الکبر و التواضع، ج ۲، ص ۱۳۹۸) و ابن حبان در صحیح خود به نقل از ابن عباس آورده و مسلم در کتاب البرّ و الصّلة و الادب (باب تحریم الکبر، ج ۸، ص ۳۶) با اندکی تفاوت آن را نقل کرده است. از عبدالله بن مسعود نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم فرمود: کسی که به اندازه وزن یک حبه ایمان در دلش باشد، وارد دوزخ نخواهد شد و کسی هم که به وزن حبه‌ای غرور در دل داشته باشد، وارد بهشت نمی‌شود. این حدیث را مسلم در صحیح خود (ج ۱، ص ۶۵) روایت کرده است.

نشانه‌های کبر

جایگاه تکبر، دل انسان است؛ ولی نشانه‌های آن در ظاهر آدمی، از تکبر او حکایت می‌کند. یکی از این نشانه‌ها آن است که شخص دوست دارد همیشه از مردم برتر و پیش‌تر باشد و همیشه بر آنان برتری می‌جوید و همه جا در بالای مجلس می‌نشیند و هنگام راه رفتن، با گردن‌کشی و غرور راه می‌رود. چنین کسانی، حتی وقتی سخن باطلی می‌گویند، دوست ندارند که مورد انتقاد واقع شوند و از اینکه با دیدگاهشان مخالفت

ص: ۷۱

شود، ناخرسند می‌شوند و به مسلمانان ضعیف و تهی‌دست به چشم حقارت می‌نگرند.

دیگر آنکه خود را مبرا از عیوب می‌دانند و خودستا هستند و به آن دسته از نیاکانشان که اهل دین و فضل بوده‌اند، می‌نازند و به نسب خود فخر می‌فروشند. این کار به شدت مذموم و ناپسند است و بسیاری از آقازادگان که خود از بینش و شناخت معارف بی‌بهره‌اند، بدان دچار می‌شوند.

کسی که به واسطه پدران و نسب خود بر مردم فخر بفروشد، برکت این نسب از او سلب می‌شود؛ زیرا خود آن بزرگواران بر مردم فخر نمی‌فروختند و اگر چنین می‌کردند، فضل و بزرگی‌شان تباه می‌شد. رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم فرمود: «کسی که کردارش او را به جایی نرساند، افتخارات خاندانش برای او سودی نخواهد داشت». این حدیث را مسلم در کتاب «الذکر و الدعاء و التوبه و الاستغفار» (باب فضل الاجتماع علی تلاوة القرآن و علی الذکر، ج ۸، ص ۷۱) نقل کرده است.

ابی نصره از رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم چنین نقل کرده است:

بدانید که هیچ عربی بر عجم و هیچ عجمی بر عرب و هیچ سیاهی بر سفیدپوست و هیچ سفیدپوستی بر سیاه‌پوست برتری ندارد؛ مگر به سبب تقوا.

هیثمی در مجمع خود (کتاب الحج، باب الخطب فی الحج، ج ۳،

ص: ۷۲

ص ۲۶۶) از ابوهریره به نقل از رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم آورده است که فرمود:
 خدای متعال نخوت جاهلیت و افتخار به نیاکان را از شما دور کرده است. هر کس یا مؤمن و پرهیزگار است یا گناهکار و شقی.
 همه شما فرزندان آدم هستید و آدم از خاک آفریده شده است. کسانی که به نیاکانشان می‌بالند، این کار را کنار بگذارند. آنان از
 ذغال‌های دوزخند یا از سرگین غلطان (حشره جعل) که با بینی خود، آلودگی‌های را جمع می‌کند، نزد خدا بی‌ارزش‌ترند.
 این حدیث را ابوداؤد در «کتاب الادب» (باب التفاخر بالأحساب، ج ۲، ص ۶۲۴) آورده است.

امام عبدالله بن علوی الحداد در این باب چنین سروده است:

ثم لا تغترّ بالنسب لا ولا تقنع بکان أبی

واتبع فی الهدی خیر نبی احمد الهادی إلی السنن

فریفته نسب خود نشو و مبادا بگویی پدرم چنین و چنان بود. پیرو هدایت بهترین پیامبر یعنی احمد باش که تو را به سنت‌ها هدایت
 می‌کند.

عُجَب، کلید بدی‌ها

عُجَب و خودپسندی در کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه

ص: ۷۳

[و آله] و سلم نکوهش شده است. خدای متعال می‌فرماید:

(وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبْتَكُمْ كَثُرْتُكُمْ فَلَمْ تُعْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا) (توبه: ۲۵) در روز حنین نیز شما را یاری نمود؛ در آن هنگام که فزونی جمعیت‌تان شما را مغرور ساخت؛ ولی این فزونی جمعیت، هرگز به دردتان نخورد. خدای متعال این سخن را در سیاق انکار و نکوهش این رفتار فرموده است.

و نیز فرمود:

(وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا) (حشر: ۲)

گمان می‌کردند که دژهای مستحکم‌شان آنان را از عذاب الهی مانع می‌شود؛ اما خداوند از جایی که گمان نمی‌کردند به سراغشان آمد.

و با این آیه شیفتگی کفار را به قلعه‌ها و شوکتشان بیهوده دانسته است.

و نیز فرمود: (وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا)؛ «می‌پندارند که کار نیک انجام می‌دهند.» (کهف: ۱۰۴)

این آیه نیز به خودپسندی نسبت به اعمال باز می‌گردد.

ص: ۷۴

همان‌طور که ممکن است آدمی از رفتار پسندیده خود دچار عجب شود، ممکن است نسبت به رفتار خطا و اشتباهش احساس خودپسندانه و توأم با عجب داشته باشد.

رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم درباره حوادث آخرالزمان و فرجام کار امت به ابو ثعلبه حسنی فرمود: هرگاه دیدی مردم در پی حرص و آزند و از خواهش‌های نفس خود پیروی می‌کنند و هر کس رأی و دیدگاه خود را درست می‌پندارد، در پی حفظ خود باش.

این حدیث را ابوداؤد و ترمذی نقل کرده‌اند و ابن ماجه آن را حدیثی حسن دانسته است.

در روایت دیگری آمده است که روزی رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم در میان گروهی از یارانشان نشسته بود. یاران حضرت از شخصی بسیار تعریف و تمجید کردند. در همین هنگام آن مرد وارد شد، درحالی که قطرات آب وضو از صورتش می‌چکید و کفش خود را به دستانش آویخته و بر پیشانی‌اش اثر سجده هویدا بود. گفتند: ای رسول خدا! این همان مرد است که گفتیم. حضرت فرمود: در چهره‌اش لکه‌ای از شیطان می‌بینم. آن مرد نزدیک آمد و سلام کرد و میان آن جماعت نشست. پیامبر به او فرمود: تو را به خدا سوگند! هنگامی که این جماعت را دیدی، از دلت نگذشت که هیچ کدامشان بهتر از تو نیست؟ گفت: آری. این حدیث را احمد، بزاز و دارقطنی

ص: ۷۵

به نقل از انس نقل کرده‌اند.

ابن مسعود می‌گوید: «هلاک و تباهی در دو چیز است: ناامیدی و عجب».

مطرف بن عبدالله بن شخیر گفت: «اگر شب را به خواب سپری کنم و صبحگاه پشیمان باشم، پیش من دوست داشتنی‌تر است از اینکه شب را به عبادت بایستم و صبحگاه دچار عجب و خودپسندی باشم». این حدیث را ابونعیم در حلیه الاولیاء آورده است. به عایشه رضی الله عنها گفته شد: آدمی چه زمانی بد است؟ گفت: وقتی گمان می‌کند نیکو کردار است. (منظور گمان خودپسندان و یقین به صلاح و درستی است و با گمان اهل احسان که امید به رستگاری و احسان است، تفاوت دارد). خدای متعال می‌فرماید: لَا تُبْطِلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأُذَى؛ «بخشش‌های خود را با منت و آزار باطل نکنید.» (بقره: ۲۶۴)

منت نهادن بر نیازمند، از آنجا سرچشمه می‌گیرد که صدقه دهنده، احسان و عمل نیک خود را بزرگ بیندارد و این همان عجب است. چون اگر دچار عجب نبود، عمل او در چشمش بزرگ و با اهمیت نمی‌آمد. پس روشن شد که عجب و خودپسندی کاری جدًا ناپسند و کلید همه بدی‌هاست.

آفات عجب

ص: ۷۶

امام حجت‌الاسلام غزالی / می‌گوید: بدان که آفات عجب بسیار است؛ چرا که از عجب، غرور و کبر زاده می‌شود. عجب یکی از اسباب غرور است که خود زاینده آفات بسیاری است که پوشیده نیست. این در رابطه شخص با بندگان است؛ اما در رابطه با خدا، عجب باعث فراموش شدن گناهان و بی‌توجهی به آنها می‌شود. کسی که دچار خودبینی است، بسیاری از گناهانش را هرگز به یاد نمی‌آورد و خود را بی‌نیاز از یادآوری آنها می‌بیند و آن دسته از گناهانش را که به یاد می‌آورد، در چشم او کوچک و بخشودنی است و در نتیجه تلاشی برای جبران و تلافی آن نمی‌کند و می‌پندارد گناهانش آمرزیده می‌شود. از سوی دیگر، اعمال و عبادات خود را بزرگ می‌بیند و به واسطه آن بر خود می‌بالد و بر خدا منت می‌گذارد و نعمت توفیق الهی را فراموش می‌کند. همچنین کسی که دچار عجب است، متوجه آسیب‌ها و کاستی‌های اعمالش نمی‌شود و لذا بیشتر تلاش و کوشش او تباه و بی‌فایده است؛ زیرا اعمال ظاهری، اگر خالص و پاک از هرگونه شائبه نباشد، کمتر به حال شخص سودمند خواهد بود. تنها کسی به واری و حساب‌رسی اعمالش می‌پردازد که بر خود و اعمالش ترسان باشد، نه کسی که شیفته خود و دچار عجب است.

شخص دچار عجب، فریفته خود و رأی خود است و خود را از مکر و عذاب خدا ایمن می‌داند. او گمان می‌کند نزد خدا جایگاهی دارد و به واسطه اعمالش - که خود از فضل و توفیق خداست - برای

ص: ۷۷

خود حقی بر خدا می‌بیند. بیماری عجب باعث می‌شود که به خودستایی و خودپرستی دچار شود و همین شیفتگی نسبت به خود و عقل و دیدگاه خود، به او اجازه نمی‌دهد از دیگران پرسش کند و از مشورت دیگران بهره ببرد. لذا دچار خودرایی می‌شود و از اینکه چیزی از دانایان خود بپرسد، ننگ دارد.

چنین کسی گاهی از دیدگاه و فکر اشتباهی که به ذهنش خطور کرده، خوشحال و شگفت‌زده می‌شود، ولی هیچ‌گاه از افکاری که به ذهن دیگران خطور می‌کند، خرسند نمی‌شود. او بر رأی خود مصرانه پافشاری می‌کند و نه تنها نصیحت و سخن دیگران را هرگز نمی‌پذیرد، بلکه به هر کس جز خودش به چشم حقارت می‌نگرد. وقتی دیدگاه او مربوط به امور دنیایی باشد، درستی یا نادرستی آن برایش معلوم می‌شود؛ ولی اگر مربوط به امور دینی، به ویژه مسائل اعتقادی باشد، باعث هلاکت او می‌گردد. درحالی که اگر جانب احتیاط را نگاه می‌داشت و نفس خود را متهم می‌دانست و به دیدگاه‌هایش اعتماد کامل نمی‌کرد و از نور قرآن و علمای دین یاری می‌گرفت و به آموختن علم می‌پرداخت و از اهل بصیرت پرسش می‌کرد، به سوی حق هدایت می‌شد. باری، همه این امور از آفات عجب و آسیب‌های مهلک آن است.

یکی از آسیب‌های بزرگ عجب این است که مبتلایان به این بیماری، به گمان آنکه رستگار شده و دیگر نیازی به تلاش ندارند،

ص: ۷۸

دست از کوشش برمی‌دارند و این عین هلاکت است. از خدای متعال می‌خواهیم ما را به طاعت خود توفیق دهد.

شیفتگی به رأی نادرست خود، از فتنه‌های این امت است

رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم فرموده‌اند که شیفتگی افراد نسبت به آرای نادرستشان، ویژگی غالب مردم آخرالزمان خواهد بود:

هرگاه دیدی که آزمندان پیرو آز و طمع خویشند و مردم از خواهش‌های نفسانی خود پیروی می‌کنند و هر کس به دیدگاه و نظر خود شیفته و دلخوش است، مراقب [گوهر] نفس خویش باش. (۱)

اینکه اهل بدعت و ضلال، بر عقیده باطل خویش پا می‌فشارند، به سبب عُجبی است که نسبت به آرای خود دارند. شیفتگی به بدعت، عبارت است از پسندیدن آرایی که از هوای نفس و شهوت برمی‌خیزد و گمان به درستی و حق بودن آنها. درمان این گونه از عجب، از درمان دیگر گونه‌های عجب دشوارتر است؛ زیرا کسی که به عقیده باطلی باور دارد، به نادرستی اعتقادش جاهل است؛ و گرنه اگر جاهل نبود، آن را وامی‌نهاد. اما درد ناشناخته را نمی‌توان درمان کرد و نادانی دردی ناشناخته و درمان آن سخت دشوار است. یک دانا می‌تواند

۱- سنن الترمذی، ج ۴، ص ۳۲۳.

ص: ۷۹

جهل جاهل را برایش آشکار و آن را ریشه کن کند؛ مگر اینکه آن جاهل، شیفته رأی و جهل خود باشد. در چنین حالتی جاهل به سخن دانا گوش فرا نمی‌دهد و او را متهم می‌سازد. خدای متعال بر وجود چنین کسی بلایی مهلک چیره گردانده که جاهل، نعمتش می‌پندارد. با این احوال چگونه می‌توان چنین کسی را درمان کرد و چگونه چنین کسی می‌تواند از چیزی که به نظر او مایه سعادت اوست، بگریزد؟

درمان چنین کسی، این‌گونه ممکن است که همیشه نسبت به آرای خود بدگمان باشد و هیچ‌گاه فریفته آنها نشود؛ مگر اینکه شاهدی قطعی از کتاب یا سنت یا دلیل عقلی صحیحی که جامع شروط ادله باشد، در دست داشته باشد. فقط با داشتن قریحه سالم، عقل استوار و کوشش پی‌گیر در دانش‌اندوزی و پرداختن به کتاب و سنت و هم‌نشینی با اهل علم در طول عمر و مباحثه علوم است که آدمی قادر خواهد بود از ادله شرع و عقل و شروط آن آگاه شود و مواضع آسیب‌پذیر را بشناسد. حتی با وجود چنین شرایطی، آدمی از در افتادن به خطا در برخی امور ایمن نیست. برای کسی که تمام عمرش را صرف علم نکرده، درست و شایسته آن است که در مباحث مربوط به مذاهب غرق نشود و به چنین مباحثی گوش نسیارد و آنها را نشنود و فقط به همین اندازه اعتقاد داشته باشد که خدای متعال یکی است و

ص: ۸۰

شریکی ندارد و (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ)؛ «هیچ چیز مانند او نیست و او شنوای بیناست». (شوری: ۱۱) و ایمان داشته باشد که پیامبر خدا در ابلاغ رسالت صادق بود و از سنت سلف پیروی کند و به همه آنچه در کتاب و سنت آمده، بی‌چون و چرا و جست‌وجو و پرسش از جزئیات آن، ایمان داشته باشد. چنین کسی باید بگوید: ایمان آوردیم و تصدیق کردیم و پس از آن، به تقوا و واجبات و پرهیز از محرمت و شفقت بر مسلمانان و دیگر اعمال خیر مشغول باشد. چنین کسی اگر به عقاید مذاهب و بدعت‌ها پردازد و از سر تعصب اعتقادی، در پی جست‌وجوی خطاهای دیگران برآید، بی‌آنکه بداند، هلاک می‌شود و این سرنوشت هر کسی است که در مدت عمر خود، به چیزی جز علم پردازد.

اما کسی که می‌خواهد خود را وقف علم کند، نخستین وظیفه او شناخت دلیل و شروط آن است و این کاری است که زمانی طولانی لازم دارد. دست‌یابی به یقین و معرفت، در بیشتر امور، دشوار است و فقط کسانی که به نور خدا تأیید و پشتیبانی شده‌اند، توان آن را دارند و چنین چیزی بسیار نادر است. (۱)

از خدای متعال ایمنی از گمراهی را می‌طلبیم و از اینکه فریب

۱- ر. ک: احیاء العلوم غزالی که با فهم و بصیرت بالا و به یاری کتاب و سنت این بحث را به تفصیل بررسی کرده است.

ص: ۸۱

خیال پردازی‌های نادانان را بخوریم، به حضرتش پناه می‌بریم.

توحید، بزرگ‌ترین نعمت‌ها و ثمره آن، اطاعت است

توحید، بزرگ‌ترین و والاترین نعمت خداوند است و هیچ نعمتی به اندازه توحید، برای اهل دنیا و آخرت سودمند نیست. از این رو، کسی که خدا او را به این نعمت متنعم ساخته و گرامی داشته، باید قدر این نعمت را بداند و در حفظ آن بکوشد و پیوسته شکر آن را به‌جای آورد. همچنین باید در جهت تقویت توحید خود و تثبیت آن بکوشد که این کار، با پایبندی به اخلاق حسنه و اعمال شایسته و طاعت مخلصانه- که از ثمرات ایمان و برگ و بار توحید است- و نیز دوری از رفتار ناپسند و کارهای زشت امکان‌پذیر است. گناهان و کارهای زشت، ایمان را سست می‌کند و هنگام ارتکاب و نیز در آینده- به ویژه هنگام مرگ- ایمان آدمی را دستخوش دگرگونی و تباهی می‌سازد.

خدای متعال می‌فرماید:

(ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السُّوَاىِٕ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤُنَ) (روم: ۱۰)

آن‌گاه فرجام کسانی که بدی کردند بسی بدتر بود؛ چرا که آیات خدا را تکذیب کردند و آنها را به ریشخند می‌گرفتند.
در صحیح بخاری از رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم نقل شده

ص: ۸۲

است که فرمودند: «زناکار هنگامی که زنا می‌کند، سارق در حین سرقت و شراب‌خوار هنگام می‌گساری، مؤمن نیستند» (۱). سلف صالح که درود خدا بر آنان باد می‌گفتند: گناهان، فرستادگان و نمایندگان کفرند. لذا مؤمن باید نهایت توان و کوشش خود را به کار گیرد و ایمان خود را حفظ و تقویت کند و پایه‌های آن را استوار گرداند و در این راه، با بردباری و یاری خدا آن‌قدر استقامت بورزد تا به یقین دست یابد.

ایمان، به مراقبت و احتیاط نیاز دارد

باید دانست که ایمان، اصل همه اصول و نفیس‌ترین و عزیزترین چیز است و با این وجود، اهمیت و حساسیت فوق‌العاده‌ای دارد و حفظ آن دشوار است. اساساً هر چیز با ارزش و نفیسی، همین حالت را دارد. مؤمنی که بر ایمان خویش ترسان است و به ایمان و یقین خویش توجه دارد، در همه حال با تضرع از خدا می‌خواهد که گام‌هایش را در مسیر دین و ایمان استوار بدارد تا مبادا پس از هدایت و توحید، دل او را از ایمان باز گرداند و همیشه از اینکه مبادا این نعمت از او سلب یا دچار تزلزل شود، هراسناک است. برخی از سلف صالح سوگند یاد می‌کنند که هر کس خود را ایمن و مطمئن از

۱- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۲۱.

ص: ۸۳

بی‌ایمانی بدانند، ایمان از او سلب می‌گردد. نقل شده است که ابلیس لعنه‌الله گفت: کسی که از خدا عاقبت به خیری می‌خواهد، کمرم را می‌شکند.

نگارنده نیز می‌گوید: می‌ترسم کسانی که نسبت به اعمالشان دچار غرور عجب هستند، مورد فتنه واقع شده باشند.

آنچه در این باب مهم است و هر مؤمن خرمندی باید تمام همت و کوشش و اراده‌اش را صرف آن کند، سلامت توحید و حفظ ایمان تا دم مرگ است؛ بدین معنا که به فضل و یاری خدا و مدد الهی، بر عقیده توحید از دنیا برود که در این صورت، از هر شرّ و گزند ایمن است و به هر چه خیر و خوبی است، دست یافته است. ولی اگر به گونه دیگری از دنیا برود، دچار خسران بزرگی شده و العیاذ بالله به هلاکت ابدی دچار شده است.

اگر رشته توحید و ایمان گسسته شود، هیچ چیز، حتی اعمال اولین و آخرین، سودی به حال آدمی نخواهد داشت؛ ولی اگر توحید و ایمان انسان سالم و بی‌آسیب باقی بماند، هیچ چیز نمی‌تواند به او زیان برساند؛ حتی اگر عاصی و گناه‌کار باشد؛ زیرا در این حالت یا خدا گناهانش را می‌آمرزد و از سر تقصیراتش می‌گذرد یا اگر او را بر گناهانش عقوبت کند، کیفر او ابدی نیست و تمام می‌شود. هیچ مؤمنی در آتش جهنم نخواهد ماند؛ بلکه هر کس همسنگ جبه‌ای، ایمان در

ص: ۸۴

دل داشته باشد، از دوزخ نجات خواهد یافت.

دعا برای عاقبت به خیری

خدای متعال بندگان مؤمن را فرمان داده است تا بر عقیده به ایمان و اسلام بمیرند و در اهمیت این امر یادآور شده است که پیامبران و انسان‌های شایسته همیشه چنین چیزی از خدا خواسته و مردم را به آن سفارش کرده‌اند و به آن اهمیت و ارزش فراوان می‌دادند. خدای متعال فرموده است:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ) (آل عمران: ۱۰۲)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا آن‌گونه که سزای پروای اوست، پروا کنید و جز در مسلمانی نمیرید.

و نیز فرمود:

(وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ) (بقره: ۱۳۲)

و ابراهیم و یعقوب پسرانشان را به آن سفارش کردند که ای فرزندان من، خداوند این دین را برای شما برگزیده است؛ مبادا که جز به آیین اسلام از دنیا بروید.

و نیز از زبان یوسف پیامبر (ع) چنین آورده است:

(أَنْتَ وَوَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ)

ص: ۸۵

(یوسف: ۱۰۱)

تو ولی و سرپرست من در دنیا و آخرت هستی؛ مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق گردان. هنگامی که ساحران به حضرت موسی (ع) ایمان آوردند و فرعون تهدیدشان کرد، گفتند: (وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ) (اعراف: ۱۲۶) کینه تو نسبت به ما فقط از آن روست که ما به آیات پروردگار خویش - هنگامی که به سراغ ما آمد- ایمان آوردیم. بارالها! صبر و استقامت بر ما فرو ریز و ما را مسلمان بمیران.

مژده نجات و رستگاری برای یکتاپرستان

احادیث فراوان و مشهوری از رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم به دست ما رسیده که بشارت دهنده به اهل توحید و ایمان است و تصریح می کند هر کس در حالی از دنیا برود که برای خدا شریکی قائل نیست، از جهنم نجات خواهد یافت و بهشت و دیگر خیرات و درجات نصیب او خواهد شد. رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم فرمود: هر کس گواهی بدهد که خدایی جز خدای یگانه نیست و

ص: ۸۶

محمد فرستاده و پیامبر اوست و عیسی بنده او و رسول و کلمه اوست که آن را به مریم القا نمود و روح خداست و اینکه بهشت و جهنم حق است، خدا به اندازه اعمالش او را به بهشت وارد می‌کند. (۱)

در روایت صحیح مسلم آمده است:

هر کس گواهی بدهد که خدایی جز الله نیست و محمد، رسول خداست، آتش دوزخ بر او حرام می‌شود. (۲)

روزی عربی بیابانی نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا! موجبات (گناهایی که خدا برای آن، وعده جهنم داده است) کدامند؟ پیامبر فرمود:

هر کس در حالی بمیرد که برای خدا شریکی قائل نیست، وارد بهشت می‌شود و کسی که در حال شرک به خدا بمیرد، اهل دوزخ است. (۳)

پیامبر به معاذ فرمود:

ای معاذ! هر بنده‌ای که از سر صدق قلب، شهادت بدهد خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد بنده و فرستاده اوست، خدای متعال جهنم را بر او حرام می‌کند.

معاذ عرض کرد: ای رسول خدا! این خبر را به مردم بدهم تا

۱- همان، ج ۴، ص ۱۳۹.

۲- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۳.

۳- همان، ص ۶۵.

ص: ۸۷

خوشحال شوند؟ فرمود: در آن صورت به این حدیث اتکا می‌کنند [و از عمل و کوشش باز می‌مانند]. لذا معاذ فقط هنگام مرگ و از ترس کتمان علم، آن را بازگو کرد. (۱)

نیز آن حضرت فرمود: «کسی که برای خشنودی خدا لا اله الا الله بگوید، خدا آتش دوزخ را بر او حرام می‌کند». (۲)
نیز به ابوهریره فرمود: «برو و هر کس را پشت این دیوار دیدی که لا-اله الا-الله می‌گوید و قلبش به آن یقین دارد، او را به بهشت بشارت ده». (۳)

جست‌وجوی منکراتِ پنهان، جایز نیست

بر هیچ کس واجب نیست منکرات پنهان را جست‌وجو کند تا اگر آنها را مشاهده کرد، نفرت و ناخرسندی خود را از آن ابراز نماید؛ بلکه چنین کاری حرام است و خدا می‌فرماید: *وَلَا تَجَسَّسُوا*؛ «تجسس نکنید». (حجرات: ۱۲)
رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم فرمودند: «هر کس در پی یافتن عیب‌ها و نقاط ضعف برادرش باشد، خدا عیب او را آشکار می‌کند». (۴)

۱- ابن عبدالبر، جامع بیان العلم و فضله، ج ۱، ص ۱۱۳.

۲- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۱۰.

۳- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۴.

۴- مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۴۶.

ص: ۸۸

آنچه بر ما واجب است، این است که وقتی کسانی را در حال ترک امر به معروف می‌بینیم، خودمان امر به معروف کنیم و به همین سان از منکرات ابراز انزجار نماییم. این را باید بدانیم؛ زیرا مشاهده می‌شود که بسیاری از مردم در فهم و تطبیق آن اشتباه می‌کنند. نکته مهم این است که وقتی گفته‌ها و کارهای ناپسند به ما گزارش می‌شود، همه را بی‌درنگ نپذیریم تا زمانی که به چشم خود آن منکرات را مشاهده کنیم یا مؤمن پرهیزکاری که به گراف سخن نمی‌گوید و جز حق بر زبان نمی‌راند، به ما خبر بدهد؛ زیرا حسن ظنّ به مسلمان، لازم است.

امروزه بدگویی مردم از یکدیگر بسیار رایج شده و مردم در این باره، متساهل و بی‌مبالا شده‌اند و امانت و راستی از میان مردم رخت بر بسته است. مردم از کسی خرسندند که با خواهش‌های نفسانی‌شان حتی اگر خدا نپسندد، موافق باشد و بد نزد آنها کسی است که با آنها مخالفت کند؛ هر چند بنده‌ای صالح باشد. لذا می‌بینیم کسانی را می‌ستایند که هرگز سزاوار ستایش نیستند؛ فقط به این دلیل که با آنان موافقند و در برابر باطل سکوت می‌کنند و نیز هر کسی را که با آنان همسو نباشد و برای دین آنان دل‌سوزی کند و اندریشان دهد، مورد نکوهش و بدگویی قرار می‌دهند.

بیشتر مردم این زمانه این گونه‌اند؛ به‌جز کسانی که خدا آنان را از درافتادن به بدی‌ها حفظ کرده است. لذا احتیاط و دوراندیشی و هوشیاری در همه امور لازم است. اهل این روزگار، از حق به دورند؛

ص: ۸۹

مگر عده اندکی که خدا خواسته است.

وجوب خردمندی در دعوت به حق

مدارا و ملاحظت و خودداری از خشونت، عامل مهمی در قبول حق و گردن نهادن به آن است. لذا وقتی مسلمانی را امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت می‌کنیم، باید این اصل را در نظر بگیریم. این کار باید با لحنی نرم و توأم با فروتنی صورت گیرد. مدارا با هر چیزی که همراه شود، آن را زیبا جلوه می‌دهد و از هر چیزی گرفته شود، آن را زشت و مشوه می‌سازد و این سخن پیامبر خداست.

خدای متعال نیز به پیامبرش می‌فرماید:

(فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ) (آل عمران: ۱۵۹)

پس به برکت رحمت الهی، با آنان نرمخو و مهربان شدی و اگر تندخو و سخت دل بودی، قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند.

نهی از تفرقه و اختلاف

خدای متعال می‌فرماید:

(وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ) (آل عمران: ۱۰۵)

مانند کسانی نباشید که متفرق شدند و بعد از آمدن آیات

ص: ۹۰

روشن، اختلاف کردند.

هشدار در خصوص تکفیرهای بی‌رویه ؛ ؛ ص ۹۰

ای متعال در این آیه شریفه، بندگان مؤمن خود را از تشبیه به آن دسته از اهل کتاب که دچار تفرقه و اختلاف شدند، نهی نموده و در ادامه فرموده است: (وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ)؛ «برای آنان عذابی سهمگین خواهد بود». (آل عمران: ۱۰۵) پس ما نیز باید عذابی را که خدای عظیم آن را عظیم و سهمگین خوانده، بزرگ بدانیم و با اندیشه در آن، نفس خود را از آن نجات بخشیم. این مهم، از طریق همراهی پیوسته با کتاب و سنت، دوری از انحراف و بدعت و آرای پراختلاف و هوس‌های گوناگون تحقق می‌یابد.

عقیده‌ای که موجب نجات می‌شود

ما بحمدالله خدای یکتا را به پروردگاری، اسلام را دین خود و محمد صلی الله علیه [و آله] و سلم را به عنوان پیامبر و فرستاده خدا پذیرفته‌ایم و قرآن را امام، کعبه را قبله و مؤمنان را برادران خود می‌دانیم و از هر دینی که مخالف اسلام است، بیزاری می‌جوئیم و به هر کتاب آسمانی که خدا فرستاده و هر پیامبری که مبعوث فرموده و به ملائکه الهی و قضا و قدر- چه نیک و چه بد- و روز رستاخیز و به تمام تعالیم محمد صلی الله علیه [و آله] و سلم ایمان و اعتقاد داریم. با همین باور زندگی می‌کنیم و امیدواریم ان‌شاءالله با همین باور از دنیا برویم و مبعوث شویم و از آن گروه دلگرم و ایمنی باشیم

ص: ۹۱

که هیچ اندوه و هراسی به دل ندارند؛ به فضل تو ای پروردگار جهانیان.

رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم فرمود:

کسی که به خدایی خدا و دین اسلام و نبوت محمد صلی الله علیه [و آله] و سلم خرسند باشد، طعم ایمان را چشیده است. (۱)

و نیز فرمود:

هر کس هر صبح و شام سه بار بگوید: به خدایی خدا و اسلام و نبوت محمد صلی الله علیه [و آله] و سلم خوشنودم، بر خدا سزاوار

است که او را خوشنود کند. (۲)

تفسیر حدیث «رضیت بالله رباً»

کسی که از خدای یکتا که پروردگار اوست، خوشنود است، باید نسبت به تدبیر الهی و تمام آنچه برایش مقدر فرموده و به رزقی که

برایش قرار می‌دهد، راضی باشد و بر اطاعت از خدا و ادای فرایض الهی و ترک محرمات مداومت کند. در بلاها صابر و نسبت به

نعمت‌ها شاکر باشد. لقای الهی را دوست بدارد و او را ولی و کفیل و وکیل خود بداند. در عبادت اخلاص ورزد و در پیدا و پنهان

بر خدا

۱- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۶.

۲- مسند احمد، ج ۵، ص ۳۶۷.

ص: ۹۲

تکیه کند. در گرفتاری‌ها جز به او پناه نبرد و سرانجام اینکه بر آوردن حاجاتش را فقط از آن حضرت بخواهد. همچنین کسی که اسلام را پذیرفته، باید قوانین و شعائر اسلام را ارج نهد و همیشه در پی علوم و اعمالی باشد که اسلام را در وجودش رسوخ و استحکام بخشد. به چنین دینی بر خود ببالد و از اینکه نعمت اسلام از او سلب شود، ترسان باشد. به هم‌کیشان احترام نهد و کسانی را که به این دین پشت کرده‌اند، دشمن بدارد.

کسی که به پیامبری مولایمان حضرت محمد صلی الله علیه [و آله] و سلم راضی و خشنود است، باید او را الگوی خود قرار دهد و آموزه‌هایش را سبب هدایت خود سازد. پیرو شریعت او باشد و به سنت او چنگ زند. مقام او را ارج نهد و فراوان بر او درود و صلوات فرستد. اهل بیت و اصحابش را دوست بدارد و برایشان از درگاه حق تعالی رحمت و رضوان الهی را مسئلت کند و نسبت به امت او دل‌سوز و خیرخواه باشد.

شایسته است که مؤمنان معانی یاد شده در ذیل «رضیت بالله رباً و بالاسلام دیناً و بمحمد صلی الله علیه [و آله] و سلم نبیا» را مد نظر قرار دهند و تحقق این معانی والا را از خودشان انتظار داشته باشند و فقط به گفتن این جمله بسنده نکنند؛ زیرا بر زبان آوردن دعا سود اندکی دارد؛ هر چند خالی از فایده نیست.

ص: ۹۳

شایسته است که در خصوص همه اذکار و ادعیه، این دستور را به کار گیرند و به حقایق جامه عمل بپوشانند؛ مثلاً وقتی می‌گویند: «سبحان الله» دلشان آکنده از تنزیه و تعظیم خدا باشد و هنگامی که می‌گویند: «الحمد لله» قلبشان از ثنا و سپاس الهی لبریز باشد و وقتی می‌گویند: «رب اغفر لی»؛ «خدایا مرا ببامرز» دلشان پر از امید به خدا باشد که آنان را ببامرزد و از اینکه مبدا شایسته آمرزش الهی نشوند، هراسان باشند.

باید در محضر الهی اهل کوشش باشند و تلاش کنند تا اتصال خود را با خدا حفظ کنند و در معانی گفتارشان تأمل کنند و بکوشند آنچه خدا دوست دارد انجام دهند و از چیزهایی که نمی‌پسندد، خودداری نمایند.

اسلام و ویژگی‌های یک مسلمان حقیقی در احادیث نبوی

در این بخش گزیده‌ای از احادیث نبوی را ذکر خواهیم کرد که حقیقت اسلام و مسلمان را تبیین می‌کند و معیار صحیحی برای شناخت مسلمان به دست می‌دهد که بر اساس آن، خون و مال و آبروی مسلمان محفوظ است و همه حقوق و وظایف مسلمانان شامل او نیز خواهد بود. روشن است که این معیارها باید از کتاب و سنت که مبین حق و باطل و نیک و بد هستند و از سوی خدای عزوجل فرستاده شده، گرفته شود. تنها خداست که حکم می‌دهد و داوری می‌کند و هیچ کس حق ندارد بر فرمان و حکم او چیزی بیفزاید یا

ص: ۹۴

چیزی از آن بکاهد؛ زیرا شریعت اسلام کامل است و نیازمند آن نیست که کسی موازین کلی و اصول مورد اتفاق آن را تکمیل کند. بله، باب اجتهاد مفتوح است، ولی نه در اینجا و این عرصه که داوری در آن، فقط از آن خدا و رسول است. در زیر به برخی از این روایات اشاره می‌شود:

از عمر نقل شده است که جبرئیل درباره اسلام از پیامبر پرسش نمود. حضرت در پاسخ فرمود: اسلام عبارت است از آنکه شخص گواهی به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر بدهد، نماز بگذارد، زکات بپردازد، ماه رمضان را روزه بگیرد و هنگامی که برایش مقدور شود، حج به جا آورد. جبرئیل گفت: راست گفتی. عمر گفت: از اینکه خودش پرسید و خودش تصدیق کرد، تعجب کردیم.

جبرئیل پرسید: به من بگو ایمان چیست؟ پیامبر فرمود: اینکه شخص به خدا و ملائکه و کتاب‌های آسمانی و رسولان خدا و روز جزا ایمان داشته باشد و قضا و قدر را - چه نیک و چه بد - قبول داشته باشد.

پرسید: احسان چیست؟ فرمود: اینکه خدا را به گونه‌ای عبادت کنی که گویی او را می‌بینی؛ زیرا حتی اگر او را نبینی، او تو را می‌بیند ...

همچنین در بخشی از این حدیث آمده است:

ای عمر! می‌دانی آن سؤال‌کننده که بود؟ عرضه داشتم: خدا و

ص: ۹۵

رسولش بهتر می‌دانند. فرمود: او جبرئیل بود و آمده بود تا دین شما را به شما بیاموزد. (۱)

مانند این حدیث را بخاری به نقل از ابوهریره در «کتاب الایمان» (باب سؤال جبرئیل النبی عن الایمان و الاسلام و الاحسان ۱ / ۱۸) آورده است.

عبدالله بن عمر گفت: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم فرمود:

اسلام بر پنج چیز بنا نهاده شده است: گواهی به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر، اقامه نماز، پرداخت زکات، حج، و روزه گرفتن در ماه رمضان.

این حدیث را بخاری در «کتاب الایمان» (باب قول النبی بنی الاسلام علی خمس، ۸ / ۱) و نیز مسلم در «کتاب الایمان» (باب قول النبی بنی الاسلام علی خمس ۱ / ۳۴) نقل کرده‌اند.

عبدالله بن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: وقتی هیئتی از سوی قبیله عبدالقیس نزد پیامبر آمدند، حضرت پرسیدند: اینان چه کسانی هستند؟ عرض کردند: از ربیعیه‌اند. فرمود: «مرحبا به این گروه. ننگ و پشیمانی از آنان دور باد!» گفتند: یا رسول الله! ما فقط در ماه‌های حرام می‌توانیم به محضر شما بیاییم و بین ما و شما محل سکونت کفار

۱- صحیح مسلم، کتاب الایمان، ج ۱، ص ۲۹.

ص: ۹۶

مضر است. به ما سخن کاملی بگویید که وقتی بازگشتیم، به قوم و قبیله‌مان بگوییم و به واسطه آن وارد بهشت شویم. آنها درباره آشامیدنی‌ها از پیامبر سؤال کردند. حضرت از چهار چیز آنان را نهی و چهار چیز را به آنان سفارش نمود. سپس آنان را به ایمان به خدای یگانه فرمان داد.

حضرت فرمود: «می‌دانید ایمان به خدای یگانه یعنی چه؟». گفتند: خدا و رسولش بهتر می‌دانند:

شهادت دادن به اینکه خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد صلی الله علیه [و آله] و سلم فرستاده خداست و گزاردن نماز، پرداخت زکات، روزه گرفتن در ماه رمضان و اینکه خمس هر غنیمی را بپردازید.

همچنین آنان را از چهار چیز نهی کرد که عبارتند از: دَبَاء (ملخ کوچکی که قدرت پرواز ندارد)، حنتم، نقیر، و مزفت (هر سه مورد از ظروف کوچک و بزرگ برای مصرف و ساخت شراب است و شاید هم به جای «نقیر» فرموده باشد «مقیر») و فرمود: «این را به خاطر بسپارید و به قوم خود نیز بگویید». این حدیث را بخاری در «کتاب الایمان» (باب اداء الخمس من الایمان، ۱/ ۱۹) و نیز مسلم در «کتاب الایمان» (باب الایمان بالله و رسوله و شرایع الدین، ۱/ ۳۵) روایت کرده‌اند.

از عبدالله بن عباس نقل شده است که وقتی رسول خدا صلی الله

ص: ۹۷

علیه [و آله] و سلم معاذ بن جبل را به یمن فرستاد، به او فرمود:

تو نزد قومی می‌روی که اهل کتابند. وقتی به آنجا رسیدی، از آنان بخواه که شهادت دهند خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد صلی الله علیه [و آله] و سلم فرستاده اوست. اگر اطاعت کردند، به آنان بگو: خدا در هر شبانه‌روز پنج نماز بر آنان واجب کرده است.

اگر فرمان بردند، بگو خدا بر آنان صدقه‌ای واجب کرده است که باید از ثروتمندانشان گرفته شود و به تهی‌دستانشان پرداخت شود ...

این حدیث را بخاری در «کتاب الزکاة» (باب اخذ الصدقه من الاغنیاء و ترد فی الفقراء حیث كانوا، ۱ / ۱۱ و ۱۲) و نیز مسلم در «کتاب الایمان» (باب الامر بقتال الناس حتی یقولوا: لا اله الا الله محمد رسول الله، ۱ / ۳۸) روایت کرده‌اند.

از ابن عمر نیز نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم فرمودند:

من [از جانب خدا] فرمان دارم که با مردم بجنگم تا شهادت به یگانگی خدا و نبوت محمد صلی الله علیه [و آله] و سلم بدهند و نماز به‌جا آرند و زکات بپردازند. وقتی چنین کردند، خون و مالشان را از تعرض من ایمن ساخته‌اند؛ مگر جایی که حکم اسلام جز آن را اقتضا کند و حساب آنان با خداست.

ص: ۹۸

این حدیث را بخاری در «کتاب الایمان» (باب قوله تعالی «فإن تابوا و اقاموا الصلاة و اتوا الزکاة فخلوا سبیلهم»، ۱ / ۱۱ و ۱۲) و مسلم در «کتاب الایمان» (باب الأمر بقتال الناس حیت یقولوا: لا اله الا الله و محمد رسول الله، ۱ / ۳۸) روایت کرده‌اند.

ابوهریره می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم می‌فرماید:

فرمان دارم که با مردم به نبرد پردازم تا اینکه گواهی دهند خدایی جز خدای یگانه نیست و به من و آیینی که آورده‌ام، ایمان بیاورند. وقتی چنین کردند، خون و مال خود را از تعرض ما ایمن ساخته‌اند؛ مگر به واسطه حق و حکم آنها، و حسابشان با خداست. این حدیث را مسلم در «کتاب الایمان» (باب الامر بقتال الناس حتی یقولوا: لا اله الا الله محمد رسول الله، ۱ / ۳۹) نقل کرده است.

مقداد بن عمرو کندی نقل می‌کند که به رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم عرض کرد: اگر با یکی از کفار روبه‌رو شدم و با هم نبرد کردیم و یکی از دست‌هایم را با شمشیر قطع کرد، سپس به درختی پناه برد و گفت: تسلیم خدا هستم و اسلام آوردم، آیا با وجود چنین سخنی، او را بکشم؟ رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم پاسخ داد: «نه، او را نکش». عرض کرد: یا رسول الله! [فرض این است که] پس از قطع کردن دستم، آن سخن را می‌گویند. رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم فرمود:

ص: ۹۹

او را نکش؛ اگر او را بکشی همان مقامی را خواهد یافت که تو پیش از قتل او داشتی و تو در درجه او پیش از گفتن آن جمله قرار خواهی گرفت.

این حدیث را بخاری در «کتاب المغازی» (باب ۱۲، ۵/ ۱۹) و مسلم در «کتاب الایمان» (باب تحریم قتل الکافر بعد قول لا اله الا الله، ۱/ ۶۶ و ۶۷) نقل کرده‌اند.

اسامه بن زید رضی الله عنهما می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم ما را به سرزمین حرقه از منطقه جهینه فرستاد. هنگام بامداد مردم آنجا را شکست دادیم. من و یکی از انصار به تعقیب مردی پرداختیم. وقتی به او دست یافتیم، گفت: لا اله الا الله. در این هنگام آن مرد انصاری از کشتن او دست برداشت، ولی من با نیزه او را به قتل رساندم. وقتی باز گشتیم، این خبر به گوش پیامبر رسید و به من فرمود: «ای اسامه! با اینکه لا-اله الا-الله گفت، او را کشتی؟!» عرضه کردم: یا رسول الله! به این جمله پناه آورد [تا جانش را حفظ کند]. دوباره فرمود: با اینکه لا اله الا الله گفت او را به قتل رساندی؟! این قدر این جمله را تکرار فرمود که آرزو کردم کاش تا آن روز مسلمان نشده بودم.

این حدیث را بخاری در «کتاب الادیات» (باب قوله تعالی «و من احیایا فکانما احیا الناس جمیعاً»، ۸/ ۳۶) و مسلم در «کتاب الایمان» (باب تحریم قتل الکافر بعد قوله تعالی لا اله الا الله، ۱/ ۶۸) نقل کرده‌اند.

ص: ۱۰۰

در نقل مسلم آمده است: «می‌خواستی دلش را بشکافی! [تا ببینی راست می‌گوید یا نه]». و در نقل دیگری آمده است که فرمود: «در روز قیامت وقتی کلمه لا-اله الا-الله پیش آید، با آن‌چه خواهی کرد [و چه جوابی خواهی داشت]؟».

ابن مردویه از ابراهیم تمیمی، از پدرش و او از اسامه نقل کرد که گفت: «هرگز کسی را که لا اله الا الله بگوید، نخواهم کشت». سعد بن مالک گفت: «من نیز هرگز گوینده لا اله الا الله را نخواهم کشت...».

از ام سلمه رضی الله عنها نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم فرمودند: حاکمانی بر شما چیره خواهند شد که هم اعمال معروف و نیک انجام می‌دهند و هم دست به منکرات می‌آیند. هر کس از اعمال زشت آنان ناخرسند شود، ایمن و بی‌گزند خواهد بود و کسی که بر آنان اعتراض کند، اهل سلامت و نجات خواهد بود. اما کسی که به اعمال آنان راضی و پیرو آنها باشد [مورد مؤاخذه و کیفر واقع خواهد شد]. عرض کردند: ای رسول خدا! با آنها بچنگیم؟ فرمود: تا زمانی که نماز می‌خوانند، نه» این حدیث را مسلم در «کتاب الاماره» (باب وجوب الانکار علی الامراء فیما یخالف الشرع ...، ۶/۲۳) آورده است.

ابوهریره می‌گوید: عربی بیابانی نزد پیامبر آمد و گفت: به من عملی یاد بده که با آن به بهشت بروم. حضرت فرمود: «خدا را عبادت کن و برای او شریکی قرار نده. نمازهای واجب را بخوان و زکات

ص: ۱۰۱

واجب را بپرداز و ماه رمضان را روزه بگیر». سپس فرمود: «قسم به کسی که جانم در ید قدرت اوست، چیزی بر اینها اضافه نمی‌کنم». وقتی آن مرد رفت، پیامبر فرمود: «هر کس دوست دارد مردی از اهل بهشت را ببیند، به این مرد بنگرد».

این حدیث را بخاری در «کتاب الزکاة» (باب وجوب الزکاة، ۲/ ۱۰۹) و مسلم در «کتاب الایمان» (باب بیان الایمان الذی یدخل به الجنة، ۱/ ۳۳) روایت کرده‌اند و در نقل مسلم چنین آمده است: «بر آنچه گفتم، چیزی اضافه نمی‌کنم و از آن چیزی نمی‌کاهم».

ابوسعید خدری در حدیث خوارج آورده است: «در این هنگام مردی با چشمان گود افتاده، گونه‌های درشت، پیشانی بلند، ریش انبوه و سر تراشیده که دامنش را به کمر بسته بود (یعنی ذوالخویصره) برخاست و گفت: ای رسول خدا! تقوا داشته باش. پیامبر به او فرمود: «وای بر تو! در میان اهل زمین کسی از من سزاوارتر به تقوای الهی هست؟!» سپس آن مرد رفت و خالد عرض کرد: ای رسول خدا! گردنش را بزخم؟ فرمود: «نه، شاید اهل نماز باشد». خالد گفت: چه بسیار نماز گزارانی که به زبان چیزی می‌گویند که در دل آن را باور ندارند. رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم فرمود: «من مأمور نشده‌ام که دل‌های مردمان را بشکافم و شکم‌های‌شان را پاره کنم...».

این حدیث را بخاری در «کتاب المغازی» (باب بعث علی بن ابی طالب و خالد بن الولید رضی الله عنهما الی الیمن قبل حجه الوداع،

ص: ۱۰۲

۵/ ۱۱۰) و نیز مسلم در «کتاب الزکاة» (باب ذکر الخوارج و صفتهم، ۳/ ۱۱۱) نقل کرده‌اند.

عمرو بن مزه جهنی گفت: مردی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! اگر به یکتایی خدا و پیامبری تو شهادت دهم و نمازهای پنج‌گانه را به‌جا آورم و ماه رمضان را روزه بگیرم و در آن، به شب‌زنده‌داری بپردازم، از چه گروهی خواهم بود؟ حضرت فرمود: «از صدیقین و شهدا خواهی بود».

این حدیث را شافعی در ترتیب المسند (باب الایمان و الاسلام، ۱/ ۱۳) و احمد در مسند (۵/ ۴۳۲) نقل کرده‌اند. انس می‌گوید:

وقتی پیامبر به غزوه‌ای می‌رفت، پیش از پگاه حمله نمی‌کرد. بامداد اگر صدای اذان می‌شنید، دست به حمله نمی‌زد؛ ولی اگر صدای اذان نمی‌شنید، حمله می‌کرد و ما شب‌هنگام به خیر رسیدیم.

این حدیث را بخاری در «کتاب الجهاد و السیر» (باب دعاء النبی الناس الی الاسلام و النبوه ... ۴/ ۵) نقل کرده است. همچنین از انس نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم همیشه پس از طلوع فجر حمله می‌کرد و به صدای اذان گوش می‌داد. اگر صدای اذان می‌شنید، دست به حمله نمی‌زد و در غیر این صورت، حمله می‌کرد. روزی شنید که مردی می‌گوید: الله اکبر، الله اکبر. رسول

ص: ۱۰۳

خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم فرمود: [این مرد یا این جماعت] بر فطرت [الهی] هستند. سپس آن صدا گفت: اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله. پیامبر فرمود: «از آتش دوزخ رستی». وقتی نگاه کردند، دیدند گوینده صدا یک چوپان است. این حدیث را مسلم در «کتاب الصلاة» (باب الامساک عن الاغاره علی قوم فی دار الکفر اذا سمع فیهم الاذان، ۴/۲) روایت کرده است.

ابن عمر می گوید: پیامبر، خالد بن ولید را به سوی بنی جذیمه فرستاد. خالد آنان را به اسلام فراخواند. آنان نمی دانستند که بگویند مسلمانیم و گفتند: صباأنا (یعنی دین خود را عوض کردیم و مسلمان شده ایم). ولی خالد این کلمه را به معنای ظاهری خود گرفت (یعنی دین خود را عوض کرده ایم). پس شروع به کشتن و اسیر کردن آنها کرد و به هر کدام از ما یک اسیر می سپرد. وقتی دستور داد هر کس اسیری را که در دست دارد بکشد، گفتم: به خدا قسم! اسیر خود را نمی کشم و هیچ یک از افرادم هم اسیر خود را نخواهند کشت. وقتی باز گشتیم و خدمت پیامبر رسیدیم و ماجرا را باز گفتیم، پیامبر دستانش را بالا برد و دوبار فرمود: «پروردگارا! من از کرده خالد به درگاہت بیزاری می جویم».

این حدیث را بخاری در «کتاب المغازی» (باب بعث النبی خالد بن الولید الی بنی جذیمه، ۱۰۷/۵) نقل کرده است.

عصام مزنی می گوید: هر گاه رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم

ص: ۱۰۴

گروهی را برای جنگ به منطقه‌ای گسیل می‌داشت، به آنان می‌فرمود: «اگر مسجدی دیدید یا ندای (اذان) شنیدید، کسی را به قتل نرسانید».

این حدیث در مسند احمد بن حنبل (۳/ ۴۴۸) آمده است.

انس می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم فرمود:

هر کس مثل ما نماز بخواند و به قبله ما رو کند و از قربانی ما بخورد، مسلمانی است که پیمان خدا و پیامبر از آن اوست. پس پیمان خدا را زیر پا نگذارید.

این حدیث را بخاری در «کتاب الصلاة» (باب فضل استقبال الصلاة، ۱/ ۱۰۲) آورده است.

عباده بن صامت می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم فرمود:

هر کس به یگانگی خدا و اینکه محمد صلی الله علیه [و آله] و سلم بنده و فرستاده او و عیسی بنده، فرستاده، روح خدا و کلمه او بود که به مریم القا شد، شهادت بدهد و نیز گواهی دهد که بهشت و دوزخ حق است، خدا به اندازه اعمالش او را به بهشت وارد می‌کند.

این حدیث را بخاری در کتاب «احادیث الانبیاء» (باب قوله تعالی: «یا اهل الکتاب لا تغلوا فی دینکم»، ۴/ ۱۳۹) و نیز مسلم در «کتاب الایمان» (باب الدلیل علی أن من مات علی التوحید دخل الجنة قطعاً، ۱/ ۴۳) روایت کرده‌اند.

ص: ۱۰۵

انس می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم به معاذ فرمود: «هر کس از سر صدق به یگانگی خدا و رسالت من گواهی دهد، خدا آتش را بر او حرام می‌کند». معاذ عرض کرد: ای رسول خدا! این حدیث را به مردم بگویم تا شادمان شوند؟ پیامبر فرمود: «در آن صورت به همین بسنده می‌کنند [و از کوشش باز می‌مانند]». لذا معاذ هنگام مرگ و از ترس کتمان علم، این حدیث را باز گفت.

بخاری این روایت را در «کتاب العلم» (باب من خص بالعلم قوما دون قوم کراهیه أن لا يفهموا، ۱ / ۴۱) آورده است. عثمان بن عفان می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم فرمود: «هر کس در حالی بمیرد که می‌داند جز خدای یگانه پروردگاری نیست، وارد بهشت خواهد شد». این حدیث را مسلم در «کتاب الایمان» (باب الدلیل علی أن من مات علی التوحید دخل الجنة قطعا، ۱ / ۴۱) روایت کرده است.

انس بن مالک می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم فرمود: «سه چیز اساس اسلام است: گوینده لا اله الا الله را به خاطر گناه تکفیر نکنیم و به واسطه اعمالش، او را از دایره اسلام بیرون نرانیم...».

این حدیث را ابو داوود در «کتاب الجهاد» (باب فی الغزو مع ائمه الجور ۳ / ۸) روایت کرده است.

عباده بن صامت می‌گوید: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم فرمود: «هر کس به یگانگی خدا و نبوت من گواهی دهد، خدا

ص: ۱۰۶

آتش را بر او حرام می‌کند».

این روایت را مسلم در «کتاب الایمان» (باب الدلیل علی أن من مات علی التوحید دخل الجنة قطعا، ۱/ ۴۳) نقل کرده است.

عبدالله بن عمر می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم فرمود:

از گویندگان لا اله الا الله دست بردارید و به واسطه گناهشان آنان را تکفیر نکنید. کسی که اهل لا اله الا الله را کافر بشمارد، خود به کفر نزدیک‌تر است.

این روایت را طبرانی در «المعجم الکبیر» (۱۲/ ۱۳۰۸۹) نقل کرده است.

ابوهریره می‌گوید: از رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم سؤال شد: چه کسانی در روز قیامت از شفاعت شما بهره‌مندترند؟

رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم فرمود:

ای ابوهریره! وقتی حرص تو را نسبت به حدیث دیدم، دانستم که کسی قبل از تو این حدیث را از من نخواهد پرسید. سعادت‌مندترین مردم به شفاعتم کسی است که از سر اخلاص قلب یا نفس، لا اله الا الله بگوید.

این حدیث را بخاری در «کتاب العلم» (باب الحرص علی الحدیث، ۱/ ۳۳) نقل کرده است.

همچنین در «صحیح بخاری» (باب من حلف بملء سوی الاسلام)

ص: ۱۰۷

به نحو معلق آمده است: رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم فرمود: «هر کس به لات و عزّی سوگند یاد کرد، بگوید: لا اله الا الله» و گوینده را به کفر منسوب نفرمود. (صحیح بخاری، ۷/۲۲۳).

و صلی الله علی سیدنا محمد و علی آله و صحبه و سلم و الحمد لله رب العالمین.

کتبه السید محمد بن السید علوی المالکی الحسنی

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۶۲۳۱-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

